



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۵۱۳

رسالة النبي في اثبات
ولاية الخليفة



بازرسی شد
۱۳۰۴

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12

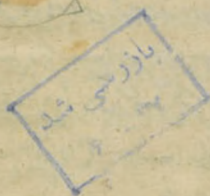
10

20

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	و سیر - انوار
مؤلف	جلد (۵۸۳) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره ثبت کتاب	۴۱۳۸۸
تاریخ ثبت	۱۳۰۴

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۸۳

وسيلة اليه في التبرعات
ولاية النجف



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	وسعه - ارسطو
مؤلف	جلد (۵۸۴) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره ثبت کتاب	۴۱۴۸۸
تاریخ ثبت	۱۳۰۴



خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۸۲

۵۸۳

وسيلة التي في الثبات
ولاية التي في...



بازرسی شد

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	و سیم - اینه
مؤلف	چلد (۵۸۳) از کتب (خطی) اهدائی
شماره ثبت کتاب	آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۲۸	۱۳۲۸

۱۳۲۸

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۵۸۳

در مسجد الحرام بمکه مکرمه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الواحد الاحد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوراً
والحي القيوم والقادر الذي لا يغير والقاهر الذي لا ينقلب
والدائم الذي لا يزول والباقي الباقي لا يفتني
والعفي الذي لا يفتقر والعز الذي لا ينال والعالم الذي لا يحيط
والعبد الذي لا يجور والجلود الذي لا يجلى والخلق الذي لا يخلق
لا يقع عليه الاوامر ولا تذكره الا اعيان وهو يدرك الا اعيان ليس
مكتشفه شي وبما سمع البصير والصلوة على خاتم المرسلين وسيدهم
وذي الشرف الرفيع قرا الفخار وشمس الشمس نور الانوار سيد
الكرام صابرة العظيم باذل الجواد عارف بأسرار المبدء والمعاد مظهر
الجامع نور ساطع عبر الالام شمع الجود والخلق مجمع الفضل والعلم
شجرة حديقته القروى الثمين ثمرة شجرة الفضل والاسمين افضل
الخلائق واقرهم عند الله في جنة جلالته والعلية والسادات
الاولياء المعطيين صفوة رازكية متواليات وامت الكواكب سائرة

في بروج اثني عشر **اما بعد** برلوه عرض من كفا رواق

کلمات کاشف از ای رب این و از آن کلمات حق و فیض و لطیف
 نظام کاشف کلام و پر عظم القدر افتخار دوران و شریف منبع
 البیان و زبر بدیع الظرف حکایت بیان خان بلیغ
 فیض که ذات ملک معاش از حضرت الطوار و فیض پیراسته
 و با انواع حسن و محارم اخلاقی گشته آراسته با کثرت
 غل غل رفت و رفتن مهام انام و نور عوالم نظام حصول مرام
 جود و رخسار و عام نشاندن حضرت خاتم النبیین سلوات
 الر علیه و آله و جود حضرت الفیاضین صوات الر علیهم اجمعین را
 طالب در غایت این معنی حجب عین شده که هر یک نو آرایان
 سلسله جاریه در آن سرش فرمودند از فیض الهی در تحصیل علم
 گشته در پیجاده از این فرقه در اول حمایت خود آورده
 نهاده اند و فرمودند تا در اقیام بیانی می معارف و ششده
 به هر صاحب غری از این گروه که مبدء مدینه در کمال نفع الکائنات
 مضمر شده با سبیل التفات رنگ که در آن از صفات قلبش منور شده
 و هر حرف که اسباب از این فرقه را که می دانند اوراق

اطلاق تعرفوا اولاً بشیر که میانه جمع می نمود غایتش زوایای کتب
 علمای شیخ بخش موز بوده و کتب این به بعضی است چون سرکار
 و نشان این را طالب و در آن است که در اخبار و از بعضی
 ائمه اطهار علیهم السلام دیدم و در آن از فضیلت اخلاق بیکرانه
 آنجا که بعضی از باب بودم خاصه در این اوان که نقل غفلت
 و سایر لغات و یافت بر فرق این بی اخبار اندک است و این
 پس قدر را در نقل غفلت تا طبع نظام به است و در آن
 بر پیش کبر و پیش کبر است که موند تا بیاید است حضرت زیدانی
 و موفقی و فغانی بجای تدریس بارگاه است که در آن است
 از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و تفسیر امری که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 به شد مناسب است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 خود در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 که مفید است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 و تا در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 طی آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

در آن است

و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 بر یک مقدمه و یک باب **اما مقدمه** فی التوحید الذي له
 خلق کل شیء و به آخر جمیع الاشياء **نظم** هر که هر که از زمین رویه
 و حده را سرکشی گوید فاعلم ان حقيقة الاقرار به لوحده ان لا یفید اختلاف
 بان المکنات مستند الی مؤثر واحد لا ترکیب فی اصطلاح فی الوجود
 مع الاجزاء الطاریة و لا فی العقل من الاجزاء العقیدة کما یفید فی العقل
 و لا فی الوجود من الاجزاء الوجودیة الذمیه کما یفید فی الوجود و الذرات
 و الصفات لان کل ترکیب محتاج الی اجزاء و تحتل و متمازیه متفق
 الی اجتماع الاجزاء و الا فکار لازم لما هیة المکنة لزوماً و یلوان الله
 تبارک و تعالی واحد لا شریک له فیه وجوب وجوده لا شریک ففقدان
 الوجوب کما لا یفید نه جلال یکب ان یكون جامعاً لکل حال و حیث
 یکمل جلال و تدریج جلالاته عن الصفات و الفقدان و اشد کتبت کتبت کتبت
 و انضمام الصفات و الفقدان و الفقدان و الفقدان و الفقدان و الفقدان
 عین و اشد کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
 و می وجوبه لا یفید رانده و فسادات خارجیه عن حقیقه و اشد کتبت کتبت
 غیر و اشد کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
 استحال کمال فیه و کمال عالم بدان و العلم و اشد کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
 و اشد کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت

فان في قدرته جبره كذا جميع الكمالات والصفات المتقدمة
 الذاتية عين ذاته القدس اعلى الاشرف الامجد من وصفه قدس
 قريته قدسنا وديننا فقه جوده وكن جوده فقه بهد لبها دة كل صفة
 انها غير الموصوف وكذا العكس فها هو الوحيد في الذات والصفات كتحصيله
 اما بالبرهان القاطع مع التقوى والابتهال الى الدعا واما بالعمل الصالح
 وانتشل الامر والنهي في الاشواق والانس كما هو يدرك العرفاء
 ان حين كان الاول مادة الحكم والامرين واما الوحيد في الافعال كالتفكر
 بل انفسه وحده فانه لا ينفك عن شي ولا يقال كمن سب ولا يبرئ منه
 وانه وحده وحده لا يستغنى عن كونه لا لو كان من شي الا ان لا يشك
 من غير هذا القدس الاعلى فلا بد ان يكون ذلك شي في ذاته وهو لا يكون
 قول الشكر وادراك الشكر وقد ثبت انه واحد لا يترك في اصل الموجد في
 من في كل الكمالات في جود او احدا احدا ونورا اجتبا وصرفا يكون وجوده
 الكمالات باسرها مستملكة وذواتها عينها في وجودها جميعا صفة
 متكاملة في جودها في الكبريم ووجهه لغيره اجمع وسبب ذلك في وجوده
 الذاتية وان لم يدر الصفا جميع الاشياء فان في جودها صفة
 ولا يرى في غيره فكل الصفا بل يرى ذوات كل الاشياء صفا في جودها
 الصفا في غيره في صفا في الاشياء صفا في جودها صفة في الاشياء
 تدعى في جودها صفا في الاشياء صفا في جودها صفة في الاشياء

فان

فان في جودها صفا في الاشياء صفا في جودها صفة في الاشياء
 في كل فعل واما في فعل الجود واما في جودته وقدرته ولا يرى في غيره
 مستحق الاتمام من كماله نعم قليل نظره في جودها صفة في جودها
 في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 معنى الوحيد وعرف الموجد فاعلم ان الخالف في الوحيد ان خالف
 في اصل استنساخ الكمالات الى مؤثر وجب الجود والذات الى
 اخر الصفا ليس كذا في الاشياء كانه في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 من غيرها في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 الذين انبوا انهم صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 وان خالف في اثبات صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 كذا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 وجوب الجود في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 منها في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 الذين اتخذوا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 شريكها في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها
 بالثبوت في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها صفا في جودها

بودند حکم فرمود کسی متعرض آن اولاد نباشد نشوند و بهمان حال هرگاه
 نمود و زنان را همراه او که بدیدند پس از آنکه سینه پهلوی میزدند
 از سایر ناسون اولی که داشتند و اما از سینه زهر سیدر نادر بود و هر
 را درین اعلام با و دارند و مندرستی بنی است و می گفتمند هر چه می خورد
 و نه کل و میگوشتن این از همه درشت تر بوده مان رنهای خنک است میل
 میزدند و در میانان مان را میزدند و مندرستی که سوار از فرزندان آن جناب
 از روی مهربانی روغن بان میالانید و اگر چاه پستان باز میشد
 که بسیار به پوستی و گاه به طبع میزدند و مندرستی که بود و گاه
 با فرزندش میزدند و اگر گاهی با فرزندش میزدند و مندرستی که
 بود و مندرستی که خود را میزدند و مندرستی که این احوال قوت
 و زورش از همه بیشتر بود و از همه بلاد اسلام اوایست که
 معاویه داشت اموال نزد او بن میآمد و همه را در دم عطای فرمود
 و در کربلا بن بود ازین نیست و مندرستی که بنامند هیچ با
 حاصل این است و از عرب عبد العزیز در کربلا گفت ما علما
 احدی امان فی هذه الاثمه عبد الله بن علی بن ابی طالب
 طالب بن ابی طالب در این است بعد از رسول که گاه از بهر باشد از خط
 بن ابی طالب و خط طایفه خوارزم از قمار با سر رایت کرده گفت
 از رسول خدا شنیدم که فرمود با خط بدست که حق تمام نیست او تو را زنی

که اصرار

که احدی را چنین دینت نرسد که آن دو ستره سببی میزدند
 از همه چیز نادران زهر میزدند و اما از سینه شجاعت شجاعت شجاعت
 شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 که از او کجاست یافته باشند و هر که فرزندش زده که شجاعت شجاعت شجاعت
 که او یکشت و شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 و اگر اصرار یکشت خود را زنده میدیدند و شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 طایفه در برابرش سجداده بود و هر روز معاویه بر تخت خاییده بود و سیدر
 و عبد الله بن زبیر در زیر بانی است سیدر عبد الله بنی گفت اگر بخوانم
 تو را بکشتم و کشته میزدند و شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 و اما از بهت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 و در مدینه داشت که کس را دیدن آن باغ از روی بداد و زده هر از دنیا
 فرودست و جمیع از او سجد و فقر او را زبانی که نماند و وجه شجاعت شجاعت
 نمانده و اما از بهت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 التلیل بود شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت
 خودش هر از زنده خود را زد کرد و اما از بهت شجاعت شجاعت شجاعت شجاعت

بود نزد جناب انس الهی حضرت رسالت پناهی خواجه که از مجلس فرستاد
 خود از حدیث بیانی نقل نموده حضرت رسول مهر فرمود حق علی حده
 لا یضربها سبیلة و یغض علی سبیلة لا یفزع منها احد منی
 و کسی که نمی توانی شک با وجود آن هیچگاه هرگز برت بند نه برسد و کسی
 که آن هرگز شک با وجود آن هیچگاه از بی نفع آن شخص برسد و او را هم فرمود
لو اجتمع الناس علی حجة علم ان علی بن ابی طالب الله النادر اگر مردمان
 جمع میشدند بر حجت علی علیه السلام و فرمود این را حق بنیکند و او را هم فرستاد احمد
 بن محمد بن ابی اسحاق است و مناد و حجتی نمی رود است کرده اند از انس
 بن مالک که شخصی مرغ پرانی بجهت حضرت رسول ۱۲ مدینه آورده است حضرت
 دعا فرمودند که خداوند خدا دوست ترین خلق خود را نزد من حاضر گردان
 که با من موافقت کند در اکل این طیر و چون دعای آن شخص را بجای آورد
 رسید جناب علی علیه السلام و در خانه حضرت رسول حاضر شدند انس بن
 مالک که در بال حضرت رسول بود در جواب عرض کرد که پیغمبر ما را
 مشغول است حضرت مذاکره کسی را حاضر نموده تا مسخره در زبان
 جواب را از انس شنید چون بار چهارم در روز انس هیچ مذکور جواب
 گفت حضرت فرمود در روز سوال الهی او را از او استند و او را علیه السلام
 فرمود یا علی جانم که دیگر کردی و حال آنکه مدتی است که انتظار تو را نمیکشتم
 علی ۱۲ که ما بین او و کسی که نشد و فصل محمد در حضرت رسول علیه السلام

بر

سبب منع را پرسید و جواب عرض کرد که چون دعا را شنیدیم
 از روز آن کردم که این دعا در حق یکبار از انصار بجای رسد و حضرت
 فرمود دعای آن انصار اخیر من علی ابی الانصار الفضل علی
 و اما از جناب انس حضرت رسالت پناهی فرمود
عن اهل بیت کما یقال من ابی اهل بیت رسول الله
 بمایه قیاس من توان کرد حاجت که از دست معصیان این چنین است و دعا را
 علی را فرمود ایمان میدادند از این قول بعد از آن حضرت کرد و گفت
 چون قیاس توان کرد بان که کسی را و حال آنکه رسول خدا یکی
 از ائمه است که کسی را از اوصاف و چنین گوید پسین کرد و
 در اوصاف او فرمود که گفت و اما از جهت آنجا است دعا را
 او را در تر با جانب برسد هرگز نخورده که دعا کند مستجاب شود چنانچه
 دعا کرد و از برای اهل کوفه که اب زیاد شمرده چون از نزد ابی
 شکوه کردند تا ندانند دعا فرمود که شد و یکبار از امر امیه تا آنکه شکری بی
 او بانه کرده بود فرمود است و این لغز است برکت اطلاق میکنند
 فی الحال آن امر صورت مسک پیدا کرد چون زان و فرزندش این امر
 من چه نموده مشغول بچند شد حضرت دعا فرمود و بعد از آن شد
 و بنابر آن اطلاع را دعا کرد که دیوانه شو با حاجت رسید و اما از جهت
 انصار از غیب فوق سبع عالمین غیب است چنانچه روزی که دعا را گفت

کبریا انشا و محل خیر و محل حکمت و شهادت و از این که بر کرد
 و اصحاب را بکریه آورد فان قلت من این حکم با نه عالم الغیب
 و لا یعلم الغیب الا الله یبارک و تعالی قلت ان المراد بانحصار الغیب انما
 هو الغیب المخصوص یعنی بدون تعلیم المعلوم و اما بکریه تعلیم الساری نمیکن
 یعنی در محل احاطه جبر و محبت نفس در آن حضرت علی حس البوصه موجود
 و در غیر او فقود است و هر چه میبینی از او بی باقی است بدان ای
 برادر ایما فی که علاوه بر آنچه ذکر شد مجمل در اثبات این طلبه اتم
 اعظم دلیل فصلی بسیار از آیات و اخبار که هر آنها مذکور در جرح و تبر
 و در بیان خودشان میباشد و ما از آنکه بزرگوار است دلیل انکشافی تا بعم
دلیل اول ای که اولیاد هم خبر الله باین مرد و به خطیب
 خوانزم و او بکریه از هر از مقامات بر این بیانشند و در ایت
 کرده اند که چون این ای نازل شد حضرت رسول ص فرمود فی البریه علی بن ابیطالب
 و الفی از جابر روایت کرده اند که در کوههای مدینه گروشی میکرد و میگفت
مال البی علی بن ابیطالب من فضل الله من حی فضل منکر
 علی بهترین نیست پس هر کس را کند و اطاعت او را کند تحقیق که کافرند
 و هر کس را از سر نیست تحقیق شاکر است و این حدیث را ابن ماجه در کتاب
 ولایت و دیلمی در زوکی و احمد بن حنبل در فضایل و خطبه در تاریخ و غیر
 از اینها و سایر علما از این بیان با اختلاف الفاظ روایت کرده اند

الدر

دلیل دوم انکه حافظ ابو بکر بن مردویه از ابو یوسف یعقوب بن سفیان
 و تعلیه و غیر اینان در کتب و تفاسیر خود در تفسیر قوله فان
 الله هو لا و جبر علی صلح المؤمنین فرمود و جبر شد بر اینان
 صلح یا نه و معین بن یزید روایت کرده اند که صلح المؤمنین علی بن
 ابیطالب است مخفی تا آنکه این آیه از خنده و جلال است بر فضیلت آن
 جناب از سایر اناس **اول** انکه فاضل با نام خدا و جبر علی فرموده
دوم انکه فاضل ان در حضرت حضرت رسول ص شرکت یافته **سوم**
 انکه از علما برسان او هم میگوید که در آن شد **دلیل سیم** ای
تعلیه است که فرموده انما یدعی الله لیه علیکم الاحسان الی الله
 و تعلیه که تعلیه را میگوید حضرت و طهارت علی است از جمیع ذنوب
 و عیوب و نقایص چه جبر است و کاش نامش بر علی است و علی هم بر این
 کبر و صغیر که در جونی و مفعول علی که محمد و است که شایع است که
 نظیر ما و تعلی توان گرفت و مراد از این است با تعلق کافه خبر
 و تحقیق حضرت رسول ص و علی و فاطمه و حسین علیهم السلام یکسانند
 و در جمیع این احوال است از چند طریق و در مناقب این مرد و نیازند
 سنی طریق در جمیع این اصحاب و تفصیل و مستند حدیث و سایر
 کتب شهرت این سخنان و از حدیث و از روایت کرده اند که حضرت رسول ص
 عبای بردوش گرفت و همین چهار مصداق را بر عبا برد و فرمود اینها

در رسول خود حاجت میآید و سید **سیم** آنکه در میان مؤمنین است که حضرت
 بفرموده **دلیل هفتم** ای پیغمبر من آن دو بیتان چنین روایت کرده
 که از آنکه اصحابی از حضرت رسول که سؤال بسیار فرموده گرفت سؤال را
 بسیار عاقلانای این بد چون جوابی سأل حضرت و در آنست طبع
 عالم بود و فرمود **ایها الذین آمنوا اذا ما حجتكم الرسول فحذروا**
 این دلیل عجمی صدقه از زمان هرگاه که رسول خدا میفرمود
 پیش از آن صدقه بجهید و بعد از صدقه سؤال کنید و چون این را بفرمود
 احدی تا ده روز که حکم این را بدانی بود چنانکه روایت شده است که حضرت
 و طبعی عجمی که در سواد حضرت از این زمان هم و اتفاق مؤلف و محققان
 حضرت در هر حدیثی که بکار است بعد از علامه باین اید عمل کرده اند
 این حدیثی است که در مناقب پیغمبر در عالم انبیا از علامه روایت کرده اند
 که فرمود در قرآن آیه است که هیچکس باین عمل کرده است غیر از من که فیض
 داشتیم آن را بدو در هر دو نیم و هر بار که عظمی عزم میکردم که صدقه
 میدادم مخفّر نمایند که این آیه از پیغمبر بوده دلیل است بر فضیلت آن مقام
اول آنکه صاحبان حضرت است بعضی میگویند باین حکم مخصوص **دویم**
 سرور بودن حضرت رسول است که در حالات آن حضرت است از محبت
 صحابه **سیم** نهایت محبت و دوستی با حضرت رسول که ترک صدقه نموده
 بجهت در محبت که بجهت و از حد عرایب آنکه قاضی عبدالمبارک نقل میآید

المؤمنین گفته که این حکایت حالات بر فضیلت علامه برسانند و در هر حدیثی
 شکت و فرست عمل باین فرست شده باشد و امام فرموده از این فایده
 فرموده که بر این حدیث است و وقت صدقه در وقت حرف زدن واجب
 باشد اما حرف زدن در واجب بود و نمیدوب بلکه اولی ترک گفتار است
 بر طاعت و دیگر بی حدیث است جواب کلام قاضی چند و چرت **اول**
 آنکه اگر وقت شکت بود چگونه باری تمام بعد از اتمام صدقه تکلیف سخن
 گفتن فرموده و این تکلیف تلاطاف است که نمیدوب بلکه از امام عظیم
دویم آنکه لفظ صدقه سفر و مسکن است حال اقل افراد صدقه نیست
 پس بجز با دفعه یا تمام سال نیست و هرگاه وقت است و وقت سفر
 و نیاز و ده بار صدق در هر هم داشته باشند و است تحصیل مالی بطریق
 حلال و در وقت بیچارگی که در مدت روز از برای هر سفر صدق
 نقدی باین مکان است پس این وجه با وجود سخن است دلیل است بر نهایت
 بے پروائی و بی اعتنائی بصحبت و مکالمه حضرت رسول که در این
 مدت ترک آن را نداشتند و صدق اخذ نمی فرمودند **سیم**
 آنکه اگر اصحاب صدق بودند و وقت سخن شکت بود چگونه بجهت طاعت
 این طاعت است از محبت عمل کردن که باین آیه که ترک است آن لب
 معذری میفرموده و در تمام عمر آن فقید و امام جواب تمام فرموده
 در وجوب و نه صدق نیست بلکه در وقت محبت و ترف حضرت که

شما سخن محبت با این حضرت و سخن ست و ترجیح مال دنیا یا قیامی را
 بر آن حضرت دادند **دلیل نهم** آنکه آن حضرت فرمودند که من را از خداوند
 کسی را در این دنیا و آخرت از هر طریقی برات و اولاد او که نیست
 و برای اثبات این معنی همین دو حدیث کافی است **اول** آنکه در روایت
 الا برار و سید کرب که در روایت آن حضرت رسول فرمودند که من
 جنت و نار است و در میان خود را بخت و در میان خود را بنار
 میفرستد **دو** آنکه آن حضرت فرمودند که من را از خداوند کسی را
 که روز قیامت در رختی با من را میبرد و مرا در رختی با من را میبرد
 که بگذرد تا برات علی با او نباشد و هر کس برات را ندانسته باشد
 سر از پیش درختش اندازد چنانکه فرمود و فقهائهم مسئولون
 نیز از فرشتگان مردم را نگاه دارند تا ایشان سوال کنند کسی پرسید
 که برات علی بن ابیطالب چیست فرمودند که ما در روز قیامت رسول الله
 ولی الله و لاشی غیره نیستند اینجانب غایت ظهور است **دلیل نهم**
 آنکه احمد بن حنبل و مسند ابوبکر بن مردویه در کتاب مناقب و طبر در کتاب
 ولایت و مسندی در فضایل و اخلاص و غیره از روایت کوفه و ائمه
 از ابن عباس و عبد الله بن عباس و ابی سعید خدری و ام سلمه و عائشه
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که من را از خداوند کسی را
 عانت نیست علی بن ابیطالب علیه السلام که دیگر را نیست و چون آن حضرت

الطی قری

الطی قری از خود دور کرد و او را بپایان جای خود برد و با او را گفت
 و طاعت و مهریانی نمود تا آنکه در آن حال روح مقدسش نفس شد
 و ایضا این ابی الحدید از بسیاری محمد بن فضل نقل کرده که آن حضرت
 از اصحاب در خدمت آن حضرت بودند علی بن ابیطالب بود **دلیل**
نهم این ابی الحدید در تاریخ طایب روایت کرده که کسی از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله پرسید که جمیع افضل و بهترین است ابوبکر را میداند و من
 عمر و عثمان را بهتر از مردم بعد از تو گویند فرمود که کسی که خدا او را برگزید
 و اختیار نموده و نامش از نام خود بخار است این است تحقیق فرموده
 و در خبر انعقاد او در آورده و ملائکه را مقرر گردانیده که در وقت
 قتال با او قتال کنند و اعانتش نمایند **دلیل دهم** این
 ابی الحدید از مسند احمد روایت کرده که روزی حضرت آدمی نزد
 قیله از کفار فرستاد که با اسلام بیاید و بدی را که مثل من
 باشد میفرستد تا گردن شمارا بزند و فرزندان شمارا بکشد و اموال شمارا
 غارت نماید و گفت من هرگز از روی غارت و سرگردانی که مردم مرا
 از روز منظر بودم که آن حضرت مرا مقرر فرماید که نگاه داشته را گرفت
 و دوباره فرمود آنکس این است **دلیل یازدهم** در تاریخ طایب
 روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خیر و خیر است انکم
 الحسن و الحسین و خیر شما انکم الفاضل علی السلام را بگو

فان سب که فرموده لو كان الجهاد والحکما دینی لغد
 الجهاد قبل ان تنفذ الحکما دینی جواب از این شبهه چنین است
اول آنکه این حدیث از طریق سبک منقطع نظر از طریق مستقیم
 کرده بعد و از رسیده **دوم** آنکه ثابت که این آیه در بیان وصف
 و کمالات جناب احدس الهی باشد بلکه در بیان کمالات الهیات است
 بل در علل و امیر المؤمنین علیه السلام که کمالات خداست چنانچه این معانی را
 مستفی بر او ثابت کرده از حضرت رسول که مراد از کمالات محمد
 و علی و فاطمه و حسن و حسین میباشد **سوم** آنکه اگر بر تقدیری که آیه
 کریمه در بیان وصف خدایه است الهی باشد از حدیث مذکور لازم
 نیاید که اوصاف مخلوق مثل اوصاف خالق باشد چه تواند که کمالات او را
 مخلوق غایت افتد انقدر باشد که آنس که حق عزوجل را تواند نمود و با وجود
 این نسبتش باوصاف و کمالات خدا نسبت متناهی بمتناهی باشد
 و بر هر دو حد و حدیث که احصا نمیشد ممکن نیست جمعا افعال الهیه
 اخیرا استیاضا علی امیر المؤمنین از حدیث بیرون و از عدد افزون است
 و اگر بعضی محال باشد این را در کتاب جمع نمایند به احوال جناب است
 که گفته اند بکن بفضیل نور الایات چه کافی نیست که در کتب سیرت
 مصحح ششماری و از این مروجی است که فضایل از باب است
 و آنچه شما از آنجذر روایت میکنید یک باب باد و باب ششم است و الله

از این

از این ان علی السلام هر دو سب فرمودند شما را خدا کند و بگوید
 شما چه بگویند که گفته اند که کجایم من خدایت یا امیر المؤمنین
 پس بگویم در خدایت یا امیر المؤمنین چون انصاف است از جمیع
 ثابت شد پس فضیلتش از خلقی ثلث طریق اولی باشد بسیار
 از محاسب با فضل بود و از این است که ان حضرت افضل از است
 و از جمله عواید است با وجود آنکه هیچ ثلث عواید و ثلث است
 آنحضرت از است بعضی از سوره که با جمیع سوره قائل شد و ثلث
 من هیچ ثلث از آنحضرت اما عواید خلف بر فضیلت آنحضرت در چنین
 موضع است از آنجذر احواف است که اقول فی قلت عینه که و علی علیه السلام
 مرا و آنکه از مدینه بهتر از شمشیر و حال آنکه در میان شمشیر و او از
 در چندین موضع که علی علیه السلام گفته اند او را خود با الله
من خصیة لیس فیها اهل الحسن و در مناقب این خاندان نبی و خاندان
 که پس از او است که در چنین رابری مقدم میدارد و در حدیثی از فضیل
 مدینه هر عواید است که در مدینه و در آنکه که پدر است از افضل است
 از پدر تو و مادر است از پدر تو و ابو بکر ابائی که از اکابر است
 در کتاب اهل روایت که در مکتب که در مکتب مدینه و در مکتب مدینه بود
 و در مدینه بسیار بود و مدینه از مدینه آنحضرت از جمیع سوره و در مکتب
 این مرد مکتب است که گفت که لای محال است و آنکه اگر شمشیر او بود و خود

اسلام است منتهی او را ازین امر است که صاحب بخت و اهل شرف و کرامت
 و علو مرتبه است اگر علمای بخت گویند که بخت غایتش ابراهیم افضل بودند
 لیکن بحکم ظاهر از آنکه بخت خود نمود و نداشت که کسی را بر او ترجیح
 اگر بحکم بخت افضل بودند و ظاهر از آنکه بخت خود نمود و نداشت که کسی را بر او ترجیح
 معاند جدیدی که مانع از خلافت است **اول** آنکه امر خلافت حکم خدا کردند
 چه خدا امر فرمود و بلاغت افضل را در میان امر بلاغت مفضل نمود و بفرمود
 ای وانی بر این و من بعدکم **عما اقول الله فالولیک هذا کلامه**
 کما ذکر دیدند و کافر از خلافت حضرت رسول ص و حضرت **دوم**
 آنکه لازم آمد که علم بخت خود و بر وجهی است که در گذشته بود و بعد از علم الامر
 فرمود عباد را در امتیاز افضل و اهل بیت خدا نیز لازم است پس اگر این
 افضل باشند و کتمان بخت خود نمایند لازم آمد علم بر خود و بر غیر و ظالم
 معاند را که خیال همه را از ظالمین لایق خلافت نیست **طریق**
سبب طریق برای امتیاز معجزه میباید بیاید آنکه افضل حاکم است پس
 مدعی امامت لازم است که اظهار معجزه فرماید که در امامت بر ممدق
 و دعوی او ناعا برای نامس جزم حاصل شود که او امام و اهل بیت است
 و آنحضرت بعد از فوت رسول الله دعوی خلافت عاقل منصف و بر طبق
 دعوی خود اظهار معجزه فرمود و بختش حق است اما که دعوی امامت نمود
 بر هر کس ظاهر است و در خلافتی نیست و اما اظهار معجزه پس از آنکه کسی

خلافت

خلافتی نیست و بخت از جانب است از آنکه بخت خود نمود و نداشت که کسی را بر او ترجیح
 و بر ممدق مبارک است که علم بخت خود نمود و نداشت که کسی را بر او ترجیح
 بطعام قلیل و بخت بد و بخت از میان است مبارک اگر کسی
 گوید که اگر چه بخت بد و بخت از میان است مبارک اگر کسی
 اما است و معجزه از آن حضرت فرمود که دعوی امامت نمود و معاند
 علیه هر معجزه و در زمان بود جواب از این که علم بخت خود نمود و نداشت که کسی را بر او ترجیح
 و دال بر ممدق و بخت بد و بخت از میان است مبارک اگر کسی
طریق چهارم امتیاز است بخت از آنکه بعد از فوت حضرت
 رسول ص امتیاز است و علل بر این است که خلافت بلا فضل حضرت است
 یکی از آنست که کس علم و عیال و اولاد نداشته و بخت از این است که
 مذمتی است ابطال قولانی اجمالا معلوم شد ابطال قول ثالث
 نیز بعد از این چون از ممدق معلوم میشود پس قول اول حق است خلافت
 بلا فضل بعد از حضرت رسول ص است بخت از جانب است و معاندین است
 العذاب **طریق پنجم** نص است از جانب خدا و رسول او و بخت از این است که
 آنکه عقل حاکم است را آنکه نام باید بر ممدق از جانب خدا و رسول او باشد
 بدلیل که در مقام خود مذکور است و نص در حق او ثابت و در حق دیگران
 غیر واقع است پس امامت معجزه را و مدعی بخت است و بخت از این است که
 از جانب حضرت است العزیز بسیار است و بخت از این است که

در موعول اول نام است و چون دل مقرون بکلمه صریح است اما باشد بر سبیل
و انچه است بر کسب حاصل است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سبب این از راه قصه بجایین دلیل ضابطه ای که در **اعراض اول**
آنکه لفظ ولی شریف است میان چند معنی لفظ شریف بر این ثلاث کردن
بر سبب خصوص محتاج است به غیره و در این مقام قریب است که دلالت کند
بر اینکه مراد از ولی صاحب بار و اولی حضرت است بلکه چون لفظ اولیا
در آیه است که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و الیه واصلوا
اولیا باشد بمنزله انوار و هم لفظ قوی در آیه لاحی که ومن یتولی الله
و در سوره و الذین امنوا فان حق الله هم الغالبون میسر است
و در تفسیر است مناسب این است که این آیه وسط تفسیر معنی لفظ باشد بر
از این ایراد چند چیز است **اول** آنکه قبل از این معلوم شد که هر چه عین
لفظ ولی حقیقه راجع بیک است مگر آنکه صاحب بار باشد و سایر عین
افراد و اینها باشد پس لفظ شریف است که در اراده معنی خاص محتاج بقوله
باشد بلکه لفظ مطلق شامل همه مقامات است **دوم** آنکه بر تقدیری که لفظ
شریف است هم باشد و قریب و انچه را که مراد صاحب بار است که هر چه باشد
زیرا که اگر مراد صاحب بار است معنی آیه این است که صاحب بار است که
و موعول دوم مؤمنان و موعول لفظ صفت است که در تفسیر باشد و این که
محض است زیرا که همه مسلمین صاحب بار و موعول یکدیگرند و ملائکه نیز صاحب

الاست

الاست نزد کلبیاری از کلمات زیر تحت نام مؤمنان است **سوم**
آنکه اگر لفظی در یک امر که شود مناسب است این هر دو نسبت به جای
با این همه دوری که چند آیه بیان آن حاصل است از آخرین سبب
و باعث است که مناسب است میان ثلاث باشد هر ثلاث باید مناسب است
و الفاظ مشترک است استعمال هر فردان بیک معنی باشد **چهارم**
آنکه بر تقدیر که مناسب میانه امات علامه بدین امر که حکم بکنی بگوید
معنی اولیا و قوی در آیه است بنام موعول است و معنی اولی که در
بر معنی صاحب بار و اولی تفسیر معنی ندارد و چه تواند که معنی آیه این
باشد که ای مؤمنان شما را که خود را به خود و الهامی ندانید و این
صاحب بار را که کند این معنی نیست و همچنین معنی اولی را صاحب
انصار **اعراض دوم** آنکه هر چه در آیه است که در دو زراعی
در امر خود و غیره باشد و در وقت نزول این آیه در امر امامت و خلافت
زراعی خود و در آن وقت امامتی نبود اما این خبر از برای رد نزاع
باشد جواب از این ایراد اول آنکه قصه در وقت حقیقی و زمانی
و در زمانی از برای دفع تردد و نزاع است اما هر معنی برای دفع
تردد و نزاع نیست و در هر پنج حقیقی است اما معنی برای دفع
که بعد از حضرت قائم البینین ولایت طاعت را همه امور و نبوی و انجروی
بمعن مؤمنان مخصوص است بکتاب تمام و احدی مطلقا منزه است از هر حرکت

ما اوست و مقصود ما اینست و تائید آنکه بقدری که قدر انسانی هم باشد
 لازم نیست که در عین نزول این نزاع و در امر امامت باشد به هیچ وجه
 است تار و زنیات در قرآن بیان شده پس حق خدا تعالی عالم بود
 بر آنکه بعد از حضرت رسول ص در امامت نزاع نیست و حکم آن را در کتاب
 خود بیان فرمود که ای جمعی که نزاع در امامت میکنند اما سرخه و مویین
 این طالب است که مخصوص و مصلحت مذکور است و تائید آنکه اگر حضرت
 موقوف بر قلیت نزاع باشد و در اولت سلیم در حدیثی که رسول
 او نیز میفرموده بود چه در بیان اهل اسلام که مخاطب این کلام نبوده
 از تحقیق اسلام بود و در آن بود ما ضرر از برای بر خیزش با
اقتل من بعد آنکه اگر این ایه دلالت بر امامت حضرت میکند
 حضرت احتجاج باین ایه نموده پس عدم احتجاج دلیل بر عدم دلالت
 جواب از این ایراد آنکه این سخن محض استنباط است و استنباط
 در برابر دلیل از ظاهر است و تائید آنکه ترک احتجاج از حضرت
 باین ایه برخلاف خود بر نفس است که بعد عدم قبول مقیدین بود چه دلیل
 بر امامت او بسیار بود و بعضی را که نزد فرمودند کسی الطاعت نمود
 مابقی را ترک فرمودند و مکن احتمال از آنکه احتجاج نموده باشد و کسی قبول
 نکرد **ایه دومی** قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
 و اؤفوا لا تحکم امر عام فرمود و جمیع مؤمنان را بر واجب اطاعت مقرر است

ملحق

ملحق جمیع الامور که در آنست در هر امر و ملحق بر هر امر است
 که نتواند بود و چنانچه امام فرمود که از حد امامت و حاکمیت اهل بیت
 نمود بر آنکه نیز از مسجود گشت که اهل حق در هر امر و بر هر امر است
 و اتفاق جمیع است هم بر اینست که بعد از حضرت رسول ص بر اهل بیت
 رسالت کسی که بعد از نبوت اهل بیت و در احوال و خصوص اهل بیت
 و سایر خلفاء داخل در ادلی الامر نیست چنانچه کمال اکثر از مسلمانان
 و تائید بر این است که در حدیثی که از حضرت علی ایمن است در رساله
 اعتقاد روایت کرده که این ایه وقتی نازل شد که حضرت رسول ص
 علیه السلام **ایه دومی** قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اؤفوا
 بیان دلالت بر نبوت و بر خیزش طلب **اول** آنکه از حضرت
 سبقت دارد بر جمیع است در هر امر و ایمان و جمیع جهات فصول دلیل
 بر این دو چیز است **اول** آنکه چون لفظ سابقون مقدم بر عقبی و اول
 تخصیصی است عام شامل جمیع جهات است **دوم** آنکه جمیع است
 از مؤلفات مخالف اجماع مؤمنان بر اثبات این مدعی **دومی**
 آنکه مراد از متقدمان مقربان خدا است چون مقول عقبی نیست
 شایسته قریب غیر که قریب خودی عبارت از اذن و قرب غیر نفسی که در مرتبه
 دنیوی عبارت است بیانشه **سوم** آنکه از برای هر یک از این دو
 دو فرد است اکل و غیر اکل و اکل قریب حق محبت و منزلت نزد

حضرت ابوالفضل است و نزد اهل قریب غیر تحقیق زیارت و توبه است
 در همه امور دنیا و دین که معنی امامت است **بجاء** آنکه این آیه را
 دارد در جبهه قریب بقرون و این اختصاص از تعریف نیست اسما
 میشود و بنا بر قاعده سخاست پس منزه است این که سابقان طلق
 مقربان مطلقند در دنیا و آخرت قریب طلق مخصوص است این است
 که از جمله افراد آن امامت است پس این آیه از وجه دیگر است که اختصاص
 خلافت در آن حضرت **اول** آنکه قریب است قریب عام مخصوص این
 حضرت است که یک از افراد آن امامت است **دوم** آنکه تبار این معلوم
 که از برای قریب نزد اهل و غیر اهل است طلق مطلق میشود و
 کامل فرد کامل از قریب عبارت است از محبت و منزلت نزد رب العرف
 پس بعد از آنکه فرد کامل مخصوص آن حضرت شد فرد کامل نیز مخصوص
 او است چه هر کس کعبه الی نزدیک و قریب بکعبه است و پیشتر است
 بخلاف او سزاوارتر و بهر شوائی او اولی است و اما فی الجمله
 رسول است که سبب انتخاب از هزار امتیاز میشود از آنکه در مسند احمد
 حسیل و مناقب از زمزمی موی است که حضرت رسول بعد از طهارت خود
 است و فی کل صومعه من بعدی و مؤمنه و ایمان ابی الله یه
 در شریح نهج البلاغه از حضرت رسول هر دو است که در آن حضرت نمود
 هر کس که خواهد چنانچه شایسته است من و جانشین من است و جانشین من

عنه

عنه که خدای تعالی او را احسن و منزلت است که شود و باید بداند این
 بطین ابیطالب و اقتدا بامنه و او صیبا از اولاد او است و این را
 امام خود دانند که این است از حضرت من و از فریده از طیفیت من و خدای تعالی
 و کمال و علمت تعالی علیه السلام فرمود پس وای جمعی از امت من
 که نگذارید این کینه در میان من و این را قطع نمائید خدا شهادت را
 باینست که من از شما و از شما با یکدیگر محمد بن موسی بن شریک است و در آن مقام
 روایت کرده که حضرت رسول هرگز من را در منکم الخایه تعبیر
 و السلامه من الفتن فلیتینک بولا لله علی بن ابیطالب
 فانه الصديق الاکبر و الفاروق لا یعلم و هو امام کل مسلم
 بعدی من آنکه به فی الدنیا و دد علی حوضی و من خالفه
 لم یصل لولی فاختلط دوی و لخذ ذات النمل الی النار
 یعنی هر کس که خواهد بداند این کلمات باید در از فتن و بلا باشد بوده باشد
 پناه بولا است بطین ابیطالب بیه تحقیق که او است صدیق اکبر و فاروق
 اعظم یعنی نزدیک ترین است که باین دو اناترین محبت کنندگان
 و او امام هر مسلمی است بعد از هر کس در دنیا افتد اما بعد از وفات
 و از حوض من شود هر کس که مخالف است او کند او را در منمید و نظر
 شفیقت من بر اینی افتد و او را که از دست بجهنم برده و اینها
 امام خدای منی در کتاب هایت التول روایت کرده که رسول الله

ششم بامردای قضا دایه از امامت حضرت در قیامت است اولاد او
 تا روز قیامت این ترجمه اندکی از آن خطبه بر توبیست که بسیار طویل
 و بعد آن از این قبیل است و چون از خطبه فارغ شد همه مردم شروع
 کردند بکثرت دادن و بجهت نمودن و از وقت ظهر که این حکایت
 واقع شد تا بعد از غروب شمس و بجهت بود نمودن اول کسی که بجهت
 کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و بعد از آن مروی پیدا شد
 خوب مروی و خوش بوی بصورت علیا گفت خدا که هر نفس
 این عهد کند که خورشید از آن مرد غیب کرد و گفت یا رسول الله شنیدی
 که این مرد چه گفت حضرت فرمود میدانی که این که بود جبرئیل بود و بعد
 نفیض این عهد کنی که خدا در رسول خدا و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار
 خواهند بود و این مجله از مفضل بود که بطریق روانیست سید الشیخ
 طبری در کتاب صحیح از حضرت امام همام محمد بن عطاء الله علیه السلام
 روایت نموده و اما بنا بر طریق مخالفان به عبارات مختلفه روایت
 شده از آن محمد در هیچ ترمذی و غیره نقل روایت کرده از ابو هریره
 که هر کس روزی هجدهم صحرای بخار و زکیر و نواب روز نهفت است
 برای او نوشته شود و آن روز عزیز تر است حضرت عزیز تر است
 این اصطلاح را گرفت و فرمودالت اولی بالمؤمنین من انفسهم
 ایما از بار مؤمنان اولی از خود است این نیست که گفته شد یا رسول الله
 از خود

فرمود هر کس که از موملای اودم علامه موملای اوست پس من است
شیخ لان این بطلان اصح و لا ی مولا کل ی
 و مؤمنه پیوسته باین اصطلاح مبارک باد زیرا که موملای من و موملای
 هر مؤمنه مندی بعد از آن این این نازل شد الیوم احل الله
دینکم جمله در اصل روایت این حدیث و نبوت ان کسی لا ی تخلف نیت
کن کلمه کرامت در زبان و افسان حدیث است و تحریر از اکابر مستوفین
اهل کتاب است رسالت و صفا عظیم این اصطلاح و اثبات نواز
این حدیث را از نشد و طریق نموده و مسکران را بجمله عزیز نیت
داوده و از جمله حدیثی که نقص است بطلان است بجانب حدیث که در نصف
خوارزمی مروی است که رسول الله فرمود چون خدا اینها سموات و ارض
آفرید نبوت من و امامت عظیم این اصطلاح را باین اظهار کرد قبول
کرد و بعد از آن حق را آزید و این خود را ایمان توفیق فرمود پس هر که
اطاعت کند معه و هر کس مخالفت و روز نقش باشد با بیم که حلال انکار
حلال و حرام و احرام یکین و این الی اطهید و در سجده بجای البعثه
روایت کرده که حضرت رسول فرمود ایا دالات کنیم شما را یکجوری
که اگر همه در قبول آن اتفاق کنید مگر اه و هلاک نشوید تحقیق
که و ای شما ند است و امام شما عظیم این اصطلاح پس با احرام اطاعت شما
کنید و تصدیق نمایید که جبرئیل این فرمان را برای من آورده و ایضا

یوسف کردند از روی حسد پس چون از جسد این جماعت که اتفاق
بر جماعت امیر المؤمنین گشتند و انصاف صحیحی بر عصبه که از اعراض صحابه
میباشند اتفاق بر نفس سید المرسلین نمودند چنانچه حکایت شده است
در فصل طاعن مجاهد مذکور است و همان جماعت در میان این جماعت
بودند و حال آنکه عظمت آن جماعت قدر است آن درونی شایسته
و سبب این انتخاب تواند بود که اصل دین و ایمان در همه این
مسئله باشد و اتفاق ما و شما و اجماع همه است که هیچ کس را از ایشان
و نزدیکان و دشمنان حضرت طاعن در میان صحابه بودند تا فی الجمله
زیرا که کثرت بگویند تعجب و مانع خطا تواند بود و حال آنکه حق تعالی
در بسیاری از مواضع قدرت کثرت و مدح قوت فرموده از آنکه فرموده
وان تطع اکثرهم فی الارض یضلک عن سبیل الله
ان یسعون الا الطل و قوله عز وجل اکثرهم الحق کادکون
و قوله عز وجل ان اکثرهم الا الفاسقین و قوله تک و قلیل
من عبادي الشکور و انصاف کثرت نیز از این در اتفاق بر جماعت
هرون و عبادت کادکون و قوت نصیب کسی بر این جماعت
بودند با بعضی دیگر و حدیثی نقل شده است متنی معتبر که هادی
من موسی است راه و آنچه گفته می شود است بر اینکه همین مجاهدین
رسول با وجود این کثرت و عظمت شان خلاف نص خودند چه معنی

این کلام

این کلام این است که چنانکه صاحب جمل میگوید با اکثریت و قوت و مرتبه
مخالفت هرون و خلاف نص خودند همین مجاهدین و عبادت کادکون
تو و خلاف نص عملی اند چه این از حدیثی است که در این کتاب برای سبب
دلیل دوم اگر فرض شد که طاعن و آنچه شد در میان این جماعت
بان و در دعوی حق خود مدعی عدم اجماع حق در طلب حق است
عجری است با با وجود قدرت اول می شود چه طاعن است چنانچه قوت
و کثرت احوال از قبیل حسن وین و فاطمه و عیسی و زید و اکبر و غیره
و انصار بود و با وجودی که طاعن و با عیسی و فاطمه و زید و اکبر و غیره
سبب با وجود این جماعت احوال ندارد تا فی الجمله در نزد قدرت بر
حق و نبی خود ترک آن کرد و هیچ کس را بر اینانی امامت و مرجعیت
از این است جواب از این دلیل آنکه انتخاب شیخ و قوی بود
زجیان و ضعیف و عدم اجماع و تقوی حق محمد و محمد است چه از این
نصوص بسیاری که در خود نموده اند و این طاعن مخالف است و خود
ایشان گفتند که انتخاب بر بسیاری از این انصوص اجماع نمود
و که متابعت او نکرد و در کثرت پیروان آن مذکور است که بعد از اتفاق
پیعت ابو بکر حضرت امیر المؤمنین و مجلس استیفاء آنند و نمودند
و عطیه که خداوند تعالی بر عطا فرموده و بن بدید و حق را نصیب نمایند
و از خدا بر یکدیگر ایستادند و از خداوند گفت که خدا عطا فرموده

جوابی گفتند این بود که گفت ما دست از تو بر نداریم تا بپوش
 کنی و بپوشیدن سعادتی که چون تو در خانه نشستی ما را کمال شکر و شرف
 سلطنت مزاری و اگر پیش از این سخن را از تو می شنیدیم
 مخالفت تو را نمیکردیم پس این سوال جواب دلیل و انجاست
 بر وجود نقی چه عظمای الهی به نقی از رسول او صفا نباشد و معلوم نشود
 و انچه در مناقب ابن مغازلی مروی است که عظمی را در موضع
 جمع نمود و فرمود که سوال میکنم از شما بجز اگر کسی آنچه در روز
 قدر ختم شنیده بگوید بر وایت ابو الطاهر سکیس و بر وایت
 ابو نسیم مردم بسیار شنیده است دادند و آهه ان روز را و انچه بپوش
 از تو و ما نمی شناسیم در شرح دیوان اعتراف نمودند بر اینکه نقی
 از جانب رسول صفا نباشد اما در حضرت نیز احتیاج
 مان نمود و بر تقدیری که انجانب احتیاج نموده با تقدیری ندارد و چه بسیار
 باشد که بر طایفه و بعد دلیل بسیار باشد مثل همین و محتاج بدلیل نباشد
 نباشد بلکه صاحب حجت در مقام احتیاج هر دلیل را که صلاحیت در مقام
 میداند در گذر چنانچه در این مقام چه از بکس که صلاحیت را برستی بود
 کسی را انکار ان بود حاجت نباشد و انرا نباشد بلکه بر سبب احوال
 فرمود عظمای را که خدا بمن داده و چون ابو بکر بنی احتیاج را بر انصاف
 بر قرابت گذاشت حضرت عظمی بن ابراهیم از ان باب مجادله با نقی آن

فرمود

فرمود همان دلیل که نور انصار احتیاج کردی و این اطلاق تو را نموده
 من بر تو احتیاج میکنم من حضرت رسول صفا از تو نزدیک ترم **دلیل**
سید از روایات که از حضرت عظمی و نقی واقع شد نقل قول
 عزم با عید که دست بده تا بپوشیدن من و نقل قول ابو بکر و ابو عبیده
 بپوشیدن و نقل قول ابو بکر که گواهی از حضرت رسول می شنیدیم
 و می پرسیدیم که خلافت حق کس است تا با او سازند و نقی قول عظمی که طایفه
 گفت دست بده تا بپوشیدن من و نقل قول او در وقتیکه او را دعوت
 بپوشیدن کردند بعد از قتل عثمان که ما را بکند از بدو و حسن بسیار شنیده بگری
 و در وقتیکه ناس بدیکران سپید کردند و او را گذاشتند و بهیچانام
 نقی نروده و حرف ان گفته و نقل انکه نقی در مدت حیره ابو بکر را
 طایفه رسول الله خطاب کردند جواب از این مخرج فاش نشد و نقل
 ابو عبیده بر تقدیر نبوت از روی حید بود چه غرض این بود که ابو
 عبیده با بگوید که قوال از منی تو نیست بلکه من و این را دارد و دیگران
 سپید عمر شنیدند تا چون ابو بکر از عمر حیدر بود گفت بجز او چه سپید
 سپید کنند تا عمر و ابو عبیده با و سپید کنند و قول و ایم ابو بکر نیز حیدر
 از برای کتمان نقی انکار حق طایفه و قول حضرت عظمی که نبوتش
 معلوم نیست و بر تقدیرت سپید طایفه حرفی گفته باشند و قول حضرت
 بنابر نزد من انکار ان باشد و قبول نکردن انجانب خلافت را

فرمود

بعد از عثمان و پیش از این بود که معاویه گفت که ما تو پیش میگیریم بشرط
اینکه بزرگوار باشی و بنشیند و منم که خواهم و اینک نام من بنزد
جوابش قبل از این مذکور شد و خطاب نمودن معاویه ابو بکر را خلیفه
رسول الله از مؤمنان این است بلیت بقیه و در فساد و از مردان بکینه
ارند او و عثمان بود **دوم** اگر بر نهد بر ثوبت فضل انجانب
حضرت رسول از خلافت تمام احادیث و آیات مجله احتمال
دارد که خلافت انجانب در مرتبه چهارم باشد و این فرض و دلالت
بر اطلاق امامت شیخ ثلاث نمیکند و باین اعتراض شایسته هر چه مقاصد
اختیار نموده که دیگری در این اعتراض پس بقیه گفته شود این
اراد بکنند و چه ذکر میکنیم **اول** آنکه لفظ خلیفه و هم چنین ولی مطلقند
و هر یک از این دو دوزد و دارند ماضی و معنی و اصل ماضی فرد
اکمل خلیفه و ولی میباشد اطلاق مطلق مفرد میباشد و کمال که
عبارت از خلافت و ولایت بلا فصل است **دوم** آنکه اگر انجانب
خلیفه ماضی باشد لازم آید که خلیفه رسول الله باشد و حال آنکه جمیع تراخ
و مخالفت اتفاق دارند بر اینکه او خلیفه جانشین است میان ملازمه
اینکه بدیه است که اگر زید عمر و را خلیفه نوز ناید و عمر و مکرر کسی را
خلیفه زید گوید که خلیفه عمر و نامند **سوم** آنکه بدیه است که اگر کسی
پرسند که بعد از تو جانشین و ریس قوم تو که تو اید بود و بگویند فلان
پیش

پیش خود گوید که فلان کسی جانشین من است از این کلام عقلا و غیر
عقلا چنین میفهمند که بعد از او ملا فضل او جانشین او است و باو باید
رجوع نمود و ملا فضل و غیره که شخصی است جانشین او باشد و اگر کسی
از چنین کلامی غیر از این میفهمد باید که خلیفه و ولی را و مرتبه دوم
یا سیم یا چهارم قرار بدهند و حال آنکه چنین کردند **چهارم** آنکه
ندارد که حضرت رسول همه خلیفه را تعیین کند و خلیفه چهارم را
که بعد از این پنج خلیفه شود و این نیز رضا و اجماع امت باشد و بعضی
چنانچه اتفاق شد حضرت در جمعه خود تعیین کند **پنجم** آنکه بعد از اینکه
نمیستند که حضرت رسول همه خلیفه تعیین کرده و کمالش بقید بیکارست
نموده و ابو بکر و عمر و ابی اهل اجماع علی بن ابیطالب را که رضای
خلیفه کردند و دیگری را که اصلا فضل بر خلافت او نباشد تعیین کردند
ششم آنکه بعد از اینکه ثابت کردیم که بعد از حضرت رسول دو جود امامی
لازم است و خلافت متشیخ ثلاث باطل است معلوم میشود که مراد از خلافت
و نیابت خلافت بلا فصل است که مخصوص آنحضرت و مخصوص در او است
اما وجوب نیابت تمام قبل از این نباشد و اما اطلاق خلافت متشیخ ثلاث
بجمله و در است **و چه اول** آنکه بربان و دین نیستند که باید امام
مخصوص بود و هیچ یک از این خلفا بالاتفاق مخصوص نبودند **و چه دوم**
آنکه امام باید از اول از دست جمیع جهات فضل در او جمیع با جمیع خلیفه

از این مذکور شد و خلفای ثلاث با اتفاق مفضل و سب از این بزرگان
 و همه اهل سنت مانند برائیه ابو بکر بر سر گفت اقبلونی قلت
 یعنی که در علی فیکم فی سبیه را برهم زدند و دست از برادر چو
 که بهتر از شما نیست و حال اینکه علی در میان شما هست **و حدیث** که
 از اخبار ثابت شد که امام باید باشد کسی باشد هیچ کس از او جدا نشود
و حدیث که امام باید که بر طبق ادعای خود حجه از او صادر شود
 که دال بر صدق دعوی او باشد و با اتفاق از هیچ کس از این خلفا
 ثلاث معجزه ها در دست برسانند و با اتفاق **و حدیث** که امام
 باید بر مومنین علی باشد و موجب نصرت و اطاعت و پیروی است از خلفا مومنین علی
 بودند **و حدیث** که امامت با اتفاق جمیع امت از شیعه است
 یا نبی خدا و رسول می شود یا خلیفه مردم و امامت خلفای ثلاث نصرت
 و رسول می شد و بیکه با خیار مردم می شد و اختیار مردم نیست الا ترتیب
 چنانکه در فصل اول این باب مذکور شد و از این در امامت طاعت
 قابلیت ذاتیه از آنکه تصرف باشد و خلفای چند که با این سب یکی رعایا
 نصرت داشته باشند تا آنکه مردم بطریق قبول خود کرده آنها را از عان و
 به بزرگوارانند و اطلاع بر این معنی از برای هر کس ممکن است بلکه مخصوص
 خیار علام النبوت است و شایسته هر کس که نصیب امام با خیار و عزت نیست
 اینکه چون حضرت موسی علیه السلام را پیش از آنکه حق تعالی بر سرش گفت

این

این قبول نکردند عرض کردند اگر خیار بر سر است مگر بی از ما را
 همراه خود بکوه طور بر تاخت هر تو خود را از برای ستمناوی دهند
 پس حضرت موسی علیه السلام برای آنکه این از میان هفت
 بعد هر از کس بی اسیران باشد و هر از کس را که با میان و حق و نفی
 این ان اعتقاد داشت و این انتخاب کرد و بعد از آن هفت کس
 و از آن هفت کس اعتقاد نپذیرفتند که با میانیت اعتقاد بر میان و خویش
این داشت اختیار نمود و چنانکه مفسران آیه وانی هدایت و اختیار
 موسی علیه السلام و جلاله باقیاتنا و با وجود این هر وقت چون
 این را بیعتات بر و برده میان این در موسی علیه السلام
 بر این کشیده شد و حق تعالی موسی علیه السلام گفت که من خود یکم از شما
 عرض شنیدم و بعد از آن تمام گفتگو در حق تعالی حضرت موسی علیه السلام
 گفت شنیدم و شنیدم که حق تعالی با من یکم از شما و این با وجود
 اینکه حضرت موسی علیه السلام اعتقاد و قبول داشت و این را از برای حق
 میداشت و جواب گفته که ما از این برده صدائی شنیدیم چه میداند که حق
 تعالی او را بصدای خدا از شما می گوید که ما اعتقاد و حقیت خود را بیکدیگر
 سؤال کنی که خود را بپایه ما از شما را بعد از سؤال موسی علیه السلام
 بر این نازل شد و این را از اسرار این پس هر که در حق حضرت موسی
 که پیغمبر او را در علم بود و از میان هفت کس خطا باشد پس چه اعتقاد

بموجب دیگران از هر یک از او ذوال مردمان
 این سه طبع و طریقه حکومت و امامت این خلاف طریقه حضرت علی
 بود پس دلیل آنکه آنحضرت نسبت از ایشان کاره بود دیگر باطل
 اینست که راضی بود چنانچه از اخبار بطریق خودشان ثابت است
 آنرا آنکه بنی الدین و سایر علای اینست چنانکه مذکور شد که این مخالف
 مقتضای صحت و بادهای عمل می نمودند و آنحضرت بعضی حکم الهی می فرمودند
 آنکه با عارف علای اینست از این بنی الدین و غیره نسبت می فرمودند
 از آنجه که گفت تا ترتیب می گشت و نسبت می شد چنانچه عثمان قبول نمود
 و آنحضرت قبول نمودند و معلوم است که اگر طریقه ایشان با طریقه آنحضرت
 یکی بود آنحضرت نسبت ایشان را نمی نمود پس اگر طریقه ایشان خلاف طریقه
 آنحضرت باشد خلاف هر سه باطل و مودی که فرمودند است و هر سه باطل
 و نه است باشد پس دلیل آنکه آنحضرت بالاتفاق مؤمن و اهل
 مؤمنین و طریقه او طریقه سید المرسلین بود پس نسبت داشتند و اگر موجب
 عدالت است چنانچه جناب آنحضرت فرموده و من یشاقق الرسول
 من بعد ما تنزل الیه الکتاب فلیکفر بعلیه و یضل الله سبیله فاولئک هم الضالون
 قوله و فصلیه حقیقت غیر هر کس بعد از آنکه حق را دانست مخالفت
 رسول آنکه و غیره را مؤمنان زدود او را بر او یکدفعه میگرداند و آخر
 بجهنم میبرد آنکه با عارف این جماعت رسوایه آنحضرت است

و قرآن حق

و قرآن حق متنازع بین شما و کلام حضرت پیر علی علیهم السلام
 و الحق صمد بود و در عهد صادق و پس هر کس که مخالف او باشد مخالف
 حق و قرآن باشد که این کفر و ضلالت است اما حدیثی نقل شد
 که حضرت رسول فرمود که اگر همه مردمان برای من روید و من رویم
 و بگویم هر که علیه باشد و از او جدا نشود که او هرگز شمار از حقین نیست
 پس در این امر راه او ابراهیم است و حق باشد راه دیگر انبیا باطل است و آنکه
 در میان حق و باطل نیست آنکه اگر امامت حق باشد حق باطل بود
 چرا که اگر در حق و غرض اینست که میان من و شما چیزی در میان خود و ملازمی
 در آنست و معانی در فضایل و اوج سید و غیر این در روایت گردانده
 و سستی جمیع اهل سنت که با او کفر می کنند و باطلی و اول
 خبر که و علی فکم دارهم فوالله لئن لم یخرجکم من دینهم لکنهم لکنهم لکنهم
 بعد از این بکفرانده و فی الله المبین متوجهان عباد الله لها
 فافعلوا یعنی سبب کردن بای برادران کهانی بود و بی تاوان از روی
 و خطا واقع شده اند و از حدای تعاضد مؤمنان را از قرآن پس اگر کرد
 کسی مثل آن بکند خدا او را بعد از این و انبیا این دو سبب را می کشند
 که شش خاک می شود و او را می گردانند که شیطان را با شمشیر و این امر را
 کنیم آنکه چون آیات و احادیث و دلالت بر خلاف می کشند
 و دلایل عقیده از بهاستی بر این معنی دال است که یک از صفاتی ملک

مستوع باشند و امیر المؤمنین تابع است بن لازم این تعطیل است ای
 و احادیث غیر المرسلین در باب خلافت امیر المؤمنین و یا فضیل و اهل
 عباد و کفایت و منیع و لای غنی و تاویل لغوی جلیه و چون اینها
 جایز نیست چنانچه این باطل خواهد بود
 است بزرگوار که فرمودند که بالاتفاق این جسته خدای مدید
 که در زیند و بعد از ایا ان بر فرض تسلیم هر یک از اینها که قصد
 میکند صدق شق لازم ندارد و تا جایی شق مندرکها چون مسلمین
 و اهل غیر هر یک از این مسلمون در چندین مواضع بغیر از اهل که کردند
 چنانچه در مطاعن هر یک ثابت میشود و منتهی ان به وانی و در و من کل
 حکم بما اول الله فاللک الکافرون که ذکر و دید که در
 خلافت حضرت رسول هم و طاعت
 خلیفه ظلم و در چندین مقام از حدود الهی تجاوز نمودند و مملو
 کردند و من بعد جلد و الله فمک ظلم نفسه ظلم کرد و دید و من
 اینست بغیر لایا لعمدی لظالمین اماست خلافت که بعد حد است
 و اینست بفرستادن و ای که در وجه دوم مذکور است در اینجا نیز جایز است
 که صدق شق لازم ندارد و بقای وصف شق مندرکها
 آنکه خلافتی ثلاث فاسق بود و در حد است باری از اوقات حکم بفرستادن
 اگر بگویند و در حد است وانی به از من لم حکم بما اول الله فاللک الکافرون

فان کلام

فان کلام و دید و فاسق قابل خلافت رسول نیست
 آنکه اینست معلوم است که در حد است باری از اوقات حکم بفرستادن
 معلوم میشود و در حد است باری از اوقات حکم بفرستادن
 لعنه الله و رسول الله فی الدنیا و الاخره و اعتدال هم عمل با همینا
 داخل و در حد است باری از اوقات حکم بفرستادن
 باینان داد و دید باری است که چنین است و فاسق قابل خلافت رسول نیست
 آنکه در این و انصاف معلوم میشود و لایان خلافت نیست
 و قراین بسیار است و ما بزرگوارند که از ان انصافی منتهی
 آنکه در او صیای سابق بعد از حد است باری از اوقات حکم بفرستادن
 که انان خویش بفرستادن و صاحب کرامات و معجزات و شف
 بجمع صفات که در منسوب غده معتبر بود و در عقل ملاحظه طریح سابق
 حکم میکند باجرای ان است در او صیای انان نیز باری از اوقات حکم بفرستادن
 نیز باید صاحب کرامات و شف بجمع صفات حضرت رسول
 باشد الا در صورت چنانکه رسول خدا فرمود یا علی ای شیخی غیره که هات
 من موحی الان که لا یفعلک و بعد از تبع اخبار از برای ما چنین
 معلوم است که خلافتی ثلاث غیر صفات حضرت رسول بود و در حد است
 اینست باطل است
 که حضرت رسول در بعضی از محاربات عذر عاصی را در محاربه دیگر سزاوار

بر خلف می نماند امیر کرده و این بولایت دارد بر قاضی و عام و اس
بر خلف می نماند و چون این تاریخ و با موقوفه کشته شدت پیر
که خلفه رسول است اینست
امکله از حله امور نادره و اقله
در مدت هجرت رسول خدا ص ان بود که آنحضرت سوره برات را با بکر
دادند که هر یک بخواند و چون ابوبکر میگفت که روا شد جبریل با من آمد
کرد و حکم الی چنین شد که از ابوبکر سوره برات را بگویند و بعد از آن
دو در بین آنکه ابوبکر را داده و است که تلاوت کند بر اهل کعبه امیرالمؤمنین
بر شتر رسول خدا رسیده از مدینه به خرمه تمام در منزل اعرج بابی
رسیدند و سوره برات را از او گرفتند و تلاوت فرمودند تا بر مردم
ظاهر و معلوم شود که ابوبکر قایت این امر خدوی را اندازد و چگونه نجات
و نجات که امر حق و نجات مسلم است لایق باشد و این نکته است ظاهر
در این آن فی ذلك لعجی و علی الباب و چون خلافت ابوبکر
باطل شد خلافت چنین نیز باطل است با اتفاق خویشان
آنکه پیغمبر ما مقرر کرده است و امت او نیز بعد از او مقرر کرده است پس
نایب او شجاع باشد و شجاعت داشته باشد اعدا از صفای او
خائف و احتیاط در حقه او و اوصا بر و اوقف باشند و خلفای ثلاث
در شجاعت و در شهنشاهی و در دلاوری و در علم شجاعت و خوف و شجاعت
ایشان علم که است چنانکه در جنگ احد و خیبر و غزوات رسول الله

معلوم

معلوم است که در این میان هیچ یک از خلفای ثلاث نیستند
بود و علم آنها از حدی و اهل حق و اهل حق و اهل حق و اهل حق و اهل حق
و مقتدا آنها بنابر ارباب علم و اهل حق و اهل حق و اهل حق و اهل حق
الی و از تفصیل لایق است که اولی اوصاف و صفات و بصیرت اذ اما علی الاطلاق
القرآنی و متبع فی الاخبار الالهیه الاخبار و اوصاف علماء الکاتبه و اولی الامر
و تکرر فی نفسه که استندید از رسول الله ص لقطع ان اما و در شجاعت
حق و اما بعد از آنکه قدر الله بهم حب ما اطلب من ان شجاعت است
و شتر هم مع الله و صفات کلمات کل حزب مباله هم فروان و صفات
و سید الخیانت و اخف ذنوب من معاشه الامینه و اعطاه حسنات
متابعین الصالحین و ارحم من سبنا علی سبنا هم و عدلهم و امان
فان لم تفعل ذلك و تعدنا فترانا فاننا نطیق ان نسبح کلام الله
و مسخر هم با کلمه تعزیرون فی دار الدنيا ان لنا امام و مدبر و شرف و در عبادت
قدر عظم و مقام رفیع فان کتم حادون لم نكن من معذبین و لم نكن من
المتکلم کلمه و الله و یسبح فان هذا الکلام انما استخرج من عذاب الله
بعینه لا توهم و رو که در این دایره ساطع و حج فاطمه که صفات
امیر المؤمنین میباشد چگونه فضیلتی ستر و عظم و فضیلتی است و اورا
این سخن کرده اند باز خلف خلافت می نماند و مقتصد و مستند حجاب آنکه
این او ماسم است زیرا که شتر است الناس علی دین ملوکهم و چون

سلطان سابق را میله این مذبح بود زیرا که این طرفه دست
 رسیده است از خلفای بنی امیه و بنی عباس که هر یک بعد سال
 سلطنت ایشان متعادی بود و معلوم است که سلطنت این دو
 سلسله با اعتبار مذبح و سکه اهل تسبیح و تحت پوشش اند
 لهذا سلطان این برانجا چار بود که سکه را از جهت اجماعی سلطنت
 خویش این طایفه جعل نمایند بنا بر این معنی که از مسلمانان اینان بوده اند
 از فضل و علو و خسته او را خود را کعبه طاهر موافق و هم مذبح
 سلطان بر منو و مذبح که در هر عصری از عصر این موافق طاهری
 در بعضی از اشخاص است همه میشود بنا بر جمعی که مختص در مذبح است
 مشرب میکرد و چون در دست سلطان باشند و متوقع از الطاف
 او باشند خود را طاهر در لباس این دو قوامین سلطان آن عصر
 متسبیح بنی ساند و این را با اعتقاد خود عقل معاش بنی ساند
 اگر بعضی از امامیه چون تقی در مذبح این است این نیست
 طاهری را تقی نام کنند و بعضی دیگر از فضلا اعتقاد خود را بر طبق
 خواست ایشان حله دهند و این موافقت طاهری را عقل معاش
 نامند حکم نتوان کرد که این بر طایفه طاهر مذبح اکثر از آنها که نهاده
 به تشریف و اینان اخراج نمایند از کلمات مقتضای و سایر علامات
 این جماعت چنین طاهر است که از امامیه بوده اند از آنجه طاهری

ادام

روی طاهر اهل الدین طاهر که با بر سر نهاده از اهل تسبیح از انصار او
 در شان امیر المؤمنین علیه السلام قوتیاری که را دیده از اهل
 تسبیح غیر بر آن مکرر و این مکرر است در اعلان تقدیم غیر او
 و انصاف که هر چه مذبح بود که از اهل تسبیح است که است بر یک شود
 و اندک طاهر یعنی و ایضا ان نامی که نام است این در زمین در زمان
 ارض سلسله و است اوست و البصیرة او منزه و کفر و شک و ریا
 این ابدیت قریب است است و آخر ایستادن است
 تبریزنده از جان شد جان مذکر و نیز مولانا و الله اعلم
 که مهابت است بقیان از ولایت در جبین است غلام
 حیدر است طاهر و جبین است همین است همین است و الله
 بعضی قصیده است تا صورت پسوند جهان بود و طاهر بود
 زمین بود و زمان بود و طاهر بود هر دو ولایت که این است
 و آنکه که طاهر بود و طاهر بود و از قبل این اخبار بسیار است که اکثر
 آنها را از میان ر بوده اند و اینها صریح است بر تسبیح او و شمس الدین
 تبریزی و ج و او چهل و یک سال بود در سنه شمس در سنه و شمس
 و طاهر بود و از آنجه حکم فی است که ضلوع و عیسی بود ماهر
 در دیوان خود عهد از دست سید المصلحین سید قدس در شان
 خلفای ثلاث معلوم کرده و قصیده را بعد در تعریف امیر المؤمنین

ان

بسکت خرد را در ده دست و ده دست اول قصیده او این است ان بنی
 که در اوایل کل که نه اندر پنج پس بل با هر بخش مخرج خلق نرسد
 جانی و این مخرج است بر این که در غایت از این مخرجی مقصد
 صورتی ندارد و از آنکه در حلقه حلقه است در زمانه یک شیار
 ستر بودند او حیات است در دیوان او اخبار چنین بود که در آن
 بر شمشیر او در دو در گشتن با المومنین مظهر است که در آن است
 اراده نمود که مقابله بر بعضی از دشمنان را که در شیراز است با عیان است
 ایشان بر شمشیر خواب زد چون بر سر فرمود آمد و حکم کرد
 نمودن ان مکان کرد اول تقای از دیوان او کشور این خزان
 جود اسرار نهاده مایل بر ابرام بنی غلام است هم و هر که میزد
 از خرابی ان زمین برداشت و از عید اشعار او است و فرمایان
 بنای احمد زبور باشند و بنای کعبه احسن خدا داد که از دلفریان
 است ره نمود و کلفهای ثلاث در زور است ره است بخش عارضی و صاحب
 حسن خدا داد و در ظاهر است وفات او در سال الفین و پنجاه
 بود و از آنکه شمشیر سعدی است او نیز شمشیر بود اگر چه شمشیر است
 چنانچه شهرت دارد که یک از شمشیر در حین حیات شمشیر از او
 بر سبک است و سبک توغیری بر ما معلوم است شمشیر در جوار گشت
 که بعد از وفات او در ده دست و ده دست از آن موضوع را حفر نمایند

اله

بر شمشیر معلوم شود چون شمشیر وفات یافت شمشیر بعد از حفر نمودند
 صندوقچه پیران آمد در او گشتند و طوری در آنجا بود این ابیات را
 در آنجا نقش نموده بود که نیکو که پیغمبر است از دنیا میراث خلافت
 بعد از آنکه در آنجا شمشیر در آن مکان به یکانه نه بختند و در شمشیر نان
 جهان بعد تو بر جوان با این هم و در دما و در فرزند میراث یکانه
 و در آنکه سلطان محمد در شمشیر فاعده این تو این است گفت با یکدیگر
 عمر سکن و عثمان و از آنکه این شمشیر از آنکه شمشیر یکانه
 و بعد از آنکه این شمشیر است هم در دما و در فرزند ابی و فاراب
 اسم دهر است و چون او در علم حکمت است بعد از او در دما و در شمشیر
 آمد و حجت است که بگوید احمد که از آنکه سلطان امام است اختیار
 کرد و از آنکه شمشیر از آنکه شمشیر قبول یکدیگر و سیف الدوز و بی
 چهار بعد در دما از آنکه شمشیر است و در دما و در ابی و حجت
 قناعت میگرداند که در شمشیر شمشیر و شمشیر در دما و در شمشیر
 و شمشیر الدوز و در دما و در شمشیر شمشیر و در دما و در شمشیر
 شمشیر که شمشیر او در باب امامت ظاهر شود اما اختیار او سلطان زکریا
 از نامین سلطان و شمشیر است سلطان محمد با علمای محمد و در شمشیر
 نثار او قرینه شمشیر است و در دما و در شمشیر شمشیر و در دما و در شمشیر
 و او از این شمشیر بود و در دما و در شمشیر شمشیر و در دما و در شمشیر

و در وازده کس که با هم رسیده اند که می دانستند که می دانستند
 سلطان بن محمد بن بریدی تا آخر در اصفهان بگذشت و الله که از سلطان
 بن محمد رسیده و در سینه نامه نوشته و از نامه نوشته و در میان
 مد فون شده و در شش خط به هفت بود و در عارف لغت و انصافیت
 و اجماع را که در سینه نامه کرده و در آخر حکم بر جان و در جواب عمل لطیفی
 بوده چنانکه در سینه نامه است الاستیلا بالانصاف
 فان ذلك لم ينفذ الى الله تعالى بالاختلاف و طهرت
 که محققین این سینه نامه دعوی دفع هیچیک از این فائده را در حق این سینه
 خطی نیستند و این را می دانند از ابو عبد الله تا با ده عشق در قدح سینه نامه
 و اندر بی عشق عاشق آنچه اندر در جان و دل بود از سر خطی چون شیر
 شکر بهی در آنچه اندر از عجز و ضلالت که این سینه نامه و از آن و می دانند
 بر سر سینه نامه است و او سینه نامه و در سینه نامه که چندین سال
 در خدمت شاه بود و در آن فاضل و در آن سینه نامه و در آن محقق امامی است
 استفاده فرموده و سینه نامه او فواید المومنین سینه نامه و در شش خطی می نمود
بر شش خطی می نمود که در آن سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 و این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 بهشت که با این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که

و الله اعلم

علامه الدین که در فقه و در شریعت و در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 سینه نامه را در فقه می دانند که در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 و در سال سینه نامه و در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 که این سینه نامه را که در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 بهی در آن وقت این دو طریقه در فارس و از آن سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 چند روز در محله طایفه خفر و در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 از جانبین که در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 بودند و در فقه علامه الدین ترجیح می داد که بس که این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 حکم بر این از آن که از سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 و سینه نامه را که در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 و از سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 تصنیفهای او شش خطی است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 بود چون سینه نامه را که از سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 بهی سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 و از سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 محمد الدین اظهار کرد که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که
 علامه میر سید شریف بود که در سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که از این سینه نامه است که

فقال كن از برای ما و مل مودن قرآن را برای شما كن من فمالكم **پنجم**
 از نظر را خوان و انصار را دین و اهل سرسبز و مکه و مدینه و اهل یمن و تائی
 است حضرت رسالت پیغمبر بود و از ده سال که اهل مدینه و مکه و یمن
 بود خدا را عباد و فمالكم نمودند بعد از آنکه گفت و فانی در سلب پیغمبر
 حکم می شد و خداوند مقرر کرد و بار انصاف بود که فرمود اگر ایمان سابقی
 جدا کن و آثار از این دست جدا و چون خود را اندک و دارنا و فمالكم
 پیشین آتی **ششم** آنکه چون مردان و زنان مؤمنان بسیار در میان
 ایشان می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند
 که راه نشدند و اما بعد از آن می نمودند و می نمودند و می نمودند
 و می نمودند و اما در اصحاب و ارحام ایشان می نمودند و می نمودند
 که است و می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند
 می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند
 آنجا بود از ده و دوام اجماع است **اول** آنکه از این جهت
 است از پنج طریق است و پنج طریق که از میان حق نام کرده اند و تفصیل
 مذکور شد **فاما** آنکه اجماع مذکور است و چون بصورت قطع از آنکه گفت
 از قول صحابه بوده است و آنکه گفت است زیرا که غیر از صحابه و صحابه
 پس هیچ چیز را از این گفته اند و چون ظاهر هر چهار وجهی است از توبیخ

یعنی

یعنی و محبت باشد **سوم** آنکه در محبت اجماع است و از این جهت
 محبت است و محبت است و محبت است و محبت است و محبت است و محبت است
 و از برای ما و ارباب است که گفتی از آن شخص که اجماع نمودند و محبت
 ای بر پیشانی است و بعد از آنکه این اهل طهر و دین است که بعد از آنکه مردمان
 با او بود و محبت کرد و دین است و او را گرفت و بعد از آنکه این اهل طهر و دین است
 و دیگر بر اسلام است که دین و جناب است این ارباب را طلب نمودند و با او
 پیوسته گشتند و از خانه بیرون می آمدند **چهارم** آنکه اجماع و در جمیع جهات
 که همه اهل اجماع است و از روی رسالت و محبت باشد و حال
 آنکه جناب است این ارباب و عباس و بنی هاشم و فاطمه و سلمان و ابوذر
 و مقداد و عمار و جابر و در بنی هاشم و بنی هاشم و بنی هاشم و بنی هاشم
 با او بود و محبت کرد و بعد از آنکه از روی رسالت و محبت باشد و حال
 از طریق حق علیه سالیان است این چهار وجهی در جمیع جهات
 و بلاد از این جهت است و است که همه از این جهت است و است که همه از این جهت است
 رسول الله زنده بود بعد از آن وقت فرمود تا او بود مردم بی طاعت بودند
 چون او از دنیا رفت مردم از طاعت او روگردان شدند چون امر المؤمنین
 دید که مردم از او برگشتند و طاعت او را بگویند و صلوات الله علیه و از روی رسالت
 نمود که چون طاعت را از او بگویند و از او بگویند و طاعت است که فرمود که طاعت
 که هر چه بگویند که دست را نیز فرمود بعد از آن که او را خداوند عالم تعلیم

و بخت و اجماع است که بعد از محمد باطل شد و حال آنکه بعد از او
 چه اجماع باشد بر نبوت اجماع همه اهل حق و عدل است بر طبع و باطن و
 خود مان اهل حق و عدل در آنکه سلطنت امر او سروران بشکند و در اوقات
 امر او انظار بود و در سعد بن عباد که بزرگترین بود و بیشتر بود که
 و عمر و جلد امیر است که در سعد از ایشان قرار نمود و وقت مرگش در کربلا
 بود و در زمان خلافت عمر خالد بن ولید او را بنمود و خلیفه دو کشته و این
 مضمون در تاریخ روضه القضا و در کتاب استیعاب مذکور و میان طایفه
 شمس است که در صورت پسین مختلف و اجماع تا نبوت و انصاف این ختم
 که از جمله اهل بیت است که ذکر کرده که هیچ کس از صحابه با او یکو نیست کردند
 و شریف طایفه این ارباب است بودند مسلمان و ابودر و سعد و عمار و خالد
 بن سعید بن حاتم و بریده و سلمی و ابی بن کعب و غیره و پسین بن حنیف
 و عثمان بن حنیف و ابی اویس انصاری و حارث بن عبد الله انصاری و صفیه
 بهائی و سعد بن عباد و قیس بن سعد و عبد الله بن عباس بن کعب بن خلف این
 جماعت و طایفه ایشان اجماع تحقق نیانند و انصاف غزالی در کتاب استیعاب طایفه
 ذکر نموده که حکایت قدیم است چنانکه اجماع همه در باره او یکو نیست
 و انصاف اعلام غزالی در نایه العقول گفته که اجماع بر خلافت ابوبکر در زمان
 خودش منعقد نشد بلکه بعد از وفات او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباد
 گفته شد اجماع منعقد شد **دلیل دوم** اگر استدلال است بر آنکه
 ابوبکر

او که قول خداوند عالم است **وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات**
لنستخلفنکم فی الارض منکم استخلف الله الذین من قبله من خدایه
 نمود و عثمان را که کاتب خدا و در زمین خلیفه کرده اند چنانکه در بیان یکو
 از ایشان خلیفه نمود و بیان استلال است که انکار اهل حق است و خلیفه
 و خدا اصحاب محمد را و عدله و بنو و خلیفه کرده اند چون خلافت از ابوبکر
 بعد از ایشان است و و عدله و خدایم صادق است بعد از عمر و بعد از
 ایشان نام است جواب از این دلیل چندین است **اول** اگر در آن
 گفت که خلیفه جمیع از برای و اوست چه صبیح جمیع در و اوست حال می شود
 از برای که در و طایفه و مراد از و اوست چنانچه محمد بن یونس شیری
 که از افاضل علمای ایشان است روایت کرده از ابن مسعود که گفتند
 جابر بن عبد الله در زمان هر یک از اهل حق بود **اول** او که در زمان
جابر علی بن ابی طالب خلیفه **دوم** او که در زمان ابوداود انا
جعلنا الخلیفه فی الارض علیکم که در زمان و عدل الله الذین
 امنوا منکم و عملوا الصالحات **لنستخلفنکم فی الارض** **سید** که
 تواند که مراد از ان خلفاء ائمه هدی و صلوات الله علیهم باشد که در کتاب فی
 از حضرت امام همام ای جعفر و در حدیث طویل از سید بن یزید روایت نموده
 که گفت **سید** که خدا از زمان صلح را و عدله و بنو و خلیفه نماید و بعد
 اصحاب را و در آن یکو سلام است و خلیفه است چه انکه مؤمنان باشند

گفته بود از جاده الاحمال علی بن ابی طالب را در میان بنی عباس که مردی
 دین منزهانی داشت خوشای از آن درخت سجده فقیر را بل بود که می
 که خنما از آن درخت سجده فقیر می افتاد و صد درخت می افتد بر سر است
 که هزاران وقت سلطان فقیر بر سر است نه از آن می افتد تا آنکه اگر در
 دین منزهانند از دین انبیا بر سر و دنیا و دود و فقر شکوه
 این حال که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخت را بل می افتد و می
 درخت خود را بین بدو من درخت بر این درخت نه می افتد قبول
 که درخت من بر این درخت نه می افتد هم بود الله جل و علاه در آن مجلس حاضر
 بود عرض کرد که اگر من این درخت را بگویم درخت عیالی و هم درخت نیست
 من خطاب می افتد فرمودند از آن مرد چو درخت از خود داد و این درخت
 آن یک درخت است که درخت عیالی را در میان او از فقر بود الله جل و علاه
 و مراد از شریعت تمام درخت است **دعای** آنکه درخت چو در آن رسول الله
 صلی الله علیه و آله را اگر چه درخت است که نمی افتد که تمام درخت من می افتد و این است
 بلکه محض از بار بار رضا الله بود و هر که چنین باشد ملک از راه خود می افتد
 باشد لازم آید که عیالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از این درخت می افتد
 چه فرقی مابین این دو نیست در این صورت است که تو می گویی عیالی من می افتد
 محض رضا الله بود پس آید درخت آن او صدای است و تربیت من بر سر را
 از بار بار شرفی و خوشی به بلند آید در حق او صدای است از افاضه و درخت
 لمؤلفه

لمؤلفه افاضه زستان دور است گویا که خوشنشان گویا
 تفصیل ابو بکر را در درخت زریا که اول محبت و ثوابی بود است
دعای آنکه جناب الله جل و علاه درخت را اختصاص نهاده که از این درخت می افتد
 فرمود و چو در آن درخت نه می افتد چو درخت عیالی است و تربیت رسول الله
 بود ابو بکر تربیت تربیت و الله جل و علاه **دعای** آنکه درخت عیالی
 و تربیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخت عیالی است و ابو بکر عیالی است و ابو
 مکر را تربیت و طعام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تناول **دعای** آنکه اگر اشک
 این نیست را حساب کن ابو بکر بسیار از مردم این درخت را دارند
 چو عیالی است که معانیت با من بدون این فقیر محلی است از تعلیم
 آنکه عیالی است از فقیر عیالی از فقر و محروم و فقر و از حالت زوال
 می کنند که گفت خدا انزل فرماید تا من القرآن الا انی
 قول علی بن ابی طالب را از این درختان ما چو این که آید که درخت از من
 که در عیالی است از این که با وجود این است که لایق می افتد عیالی
 است که لایق در الله این که اگر کسی سرشته عیالی در دیده کشیده باشد
 از بار بار خوشی تربیت که این آید درختان عیالی در باره ابو بکر است
 زیرا که ابو بکر تربیت و در آن عیالی است که تربیت و الله جل و علاه ابو بکر تربیت
 او نه از برای رضا الله بلکه برای شرفی بود اما تربیت حضرت رسول الله
 و الله جل و علاه در آن درخت عیالی است و ابو بکر عیالی است احکام می نویسد



بود **باب چهارم در بیان** آنکه اگر خلافت حق ظهور بود یا استیلا
 او نمودند بطلب حق خود پس ایستاد بود و با وجود قدرت طلبی
 حق خود را و آنقدر که در حدیث عظیم لازم آمد و اگر امت اعانت او
 کردند لازم آید که این امت را استیلا کنند و حال آنکه در حدیثی آمده است
 این امت فرمود که من خیر امتی را خرج للناس فرمود
 بالعموم و نه من الملک جواب از این دلیل آنکه اکثر
 این امت اعانت آنحضرت فرمودند و احوال او زیاده از چهار
 پنج کس نبود چنانکه از فرموده و ان جعلنا
 و غیر امت معضرا از این آیه که ایت نبوتند که بالافق
 امر معروف و نهی منکرند و ایت است چه به خلاف منافقین و مرتدین
 از طاعت این امت است پس استیلا و استیلا این را حیرت است توان گفت
دلیل پنجم آنست که ابوبکر از فضل حق است و افضل بامامت است
 اما آنکه او افضل است بجهت وجه **وجه اول** او توفیق و توفیقها الاثمه
 التي جعلها لکرت **وجه دوم** او توفیق و توفیقها الاثمه
 هي في الخلق قال صاحب الامم لا يخرج ان الله معنا الى
وجه سیم آنکه حضرت رسول روزی فرمود یا ایها الناس
 والذی نفسی بیده ما لعلک لیسطان سالکا فقا
 قضا الاسلام فقا غیر فقا غیر از سر خطاب هرگز نیان

در این

در این که تو میر و بران طاعت میکند مگر او بر او دیگر مردود است
 بر فضل ابوبکر آنکه طاعت طاعت بر او بر او پس حق را افضل است
 و چون عمر ابوبکر را قدم داشت و با وصیت کرد پس از او افضل است **وجه**
چهارم حدیثی است که حضرت رسول فرمود و الله ما طاعت
 الشمس ولا غربت علی احد بعد البیتین افضل من ابي بکر
 و عمر طاعت کرد انساب و غروب بود بر ابدی بعد از عمر ان افضل
 از ابوبکر و عمر **وجه پنجم** حدیثی است که عیسی علیه السلام
 الحید **وجه ششم** حدیثی است که عیسی علیه السلام
 لا یخون ابابکر خلیله الا لیکون شریک فی دینی صا
 الذی کنت مع علی علیه السلام و خلیفتم فی امتی پس از این
 نیز از خدا میگویم ابوبکر ادوست میگویم لیکن او شریک نیست در دین من
 و با را فرمود پس خلیفه من است **وجه هفتم** حدیثی است که
 روایت کرده که گفت از رسول خدا استوال نمودم که کدام یک از شما
 دوست ترند نزد تو فرمود عایشه بعد از آن رسول که دم فرمودند
 پدر او عمر بن کرم بعد از او فرمود و عمر بن خطاب **وجه هشتم** آنکه
 حضرت رسول فرمود که از بار من بفرمود و در بود از بار من بفرمود
 و در بار من است و بفرمود و از بار من بفرمود ابوبکر و عمر
وجه نهم آنکه جناب رسول فرمود من فضلی علی بکر خلیفه

حلال الفرجی نیز اگر کسی از فضیلت و بهر این دو معلول اورا بعد از فراغ استی
 که از برای او از زنده گان متر شد است **ناظر** که اگر از این کشته گان
 صفات و اوصاف که در دریاهاست که در بعضی از این صفات است و خود
 مسازید و استماع و مانند و اندکی قائل و جواب این عرض است خودمانند
 و عاقل و مانند که چنین که از این هیچ چون بطور رسد اما جواب از این اولی
 مقتضی است که است اما آسانیه تا نیت انکه شریک بی در کتاب استیج نقل کرده
 از شیخ عقیقه قدس است و گفت در جواب دیدم که برای هر شیخ که بخواهد
 رسید مری در میان این بود و در حقیقت کیفیت برسدیم
 که این مرکب است گفته عین خطاب کنیم از شیخ ایضا از بهر است
 دلالت بر فضل صاحب تو بود که در وقت از شیخ است **اول** انکه
 خدای تعالی او را ثانی رسول خود بود که فرمود ثانی از این **دوم** انکه
 این کلام اوصاف بجهت او مکان و احد که از همان لغت **سوم** انکه
 او را در هر حال رسول گفت که از قول صاحب **چهارم** انکه خود او از شفقت
 و محبت حضرت رسول ما و گفت که از قول **پنجم** انکه خود او که خدا را تعالی
 بهر دوستان که نیست از او و قدرت و اعانت ان از معنا **ششم**
 انکه خود او از قول که بر او که فاضل از کینه علیه چه از رسول خدا
 هرگز کینه مفارقت نمیکرد و این شش صفت دلالت این است بر فضل ابوبکر
 که نه تو کسی دفع ان تواند کرد یعنی کفتم از صاحب حق خوبتر کردی

و این پنج

و حق استیج بر فضل ابوبکر آورد اما در این بگویند که همه را شایسته برسدیم
 اما وجه اول بر آنست که در ظاهر هر یک از این بگویند و در حق با کاف و بیزاری
 با چیز دیگر و در حق خود و در هر یک از این بگویند اما وجه دوم اینست
 شش اول است چه ظاهر است که در مکان و احدی و کافرا هم معنی خود نیست
 در شیخ حضرت رسول ما با اینک از شیخ از غایت ترسان و مسافران و کافران
 در اینجا هم بودند و الله در حق حق است و سلطان و بایع با هم بودند و اما
 وجه ششم معنی است از دو وجه اولی که در هر دو وجه ششم نباشد
 چنانکه خدای تعالی در هر یک از این کافرا هم معنی خود نیست و فرموده
اذ يقول لصاحبه وهو عاوه الكفر بالله الذي خلقك
 و اما وجه چهارم دلیل نقل صاحب تو می باشد نه فضل او که لا تخزن القرآن
 و خزن ابوبکر با طاعت یا فضل خود بود یا معصیت و فضل تو را از فضل
 زیرا که حضرت رسول ما از فضل خود بزرگتر است و فضل خود بود که از او صادر
 و احتیال او در که هر یک از این را را می بود که مناد از نهایت شایسته
 که در کینه که کفار را بر او حضرت **طالع** از او و وجه پنجم خود که مراد
 از معنا حضرت رسول ما نباشد چه بگوید از احدی بگوید شیخ می باشد از برای شیخ
 و نظیر و حال انکه در هر یک که ابوبکر گفت یا رسول الله سخن من از نیت عین است
 فرمود که از قول ان از معنا خدا با تو و عین است که تقدیر انکه مراد از معنا حضرت
 رسول ما یا ابوبکر باشد این دلالت بر فضل او نمیکند زیرا که خدا با همه

چنانچه بعد از این معلوم میشود و چون کتب متفق علیها از این مختلف فیہ
نشد یس اعلم و این احادیث که در طریق ایشان وارد شده است و این خود
و بطریق اولی است که اگر چه از این قبیل از احادیثیه میباشند
شیعه هم باید به قاعده که خطا نیستند بر آن تکیه و تصدیق بر آن را
باینان موافقت نموده باشند **در بیان احادیث** که روایت
خصوصی شیعیه است از آنکه در امامت و فضیلت ائمه اطهار باشد
یا در طعن و لعن و کج نکات و آخر از آنکه آن روایت در میان
مخالفان باشد یا نباشد البته از باب شیعیه بر هر وجه است از حدیث
اول آنکه طایفه ایست با ادعای حق و فضل بعد از انبیا است جو بلطف با امام
حاکم است بر آنکه آن کس که بگوید حق بعد از انبیا نیستند **دویم** آنکه
موافقت با آیات قرآنی چه آیات دال بر خلافت و فضیلت است
و کفر ایشان نیست که مخالفات چنانچه اول در فصل تعیین امام مکتوب شد
و ثانی هم در فصل طعن بر کتب مکرر میشود **سیمی** آنکه بر روی آیه
ان الله مخرجکم من الارض و مدد و حقیقت چه اگر کذب و موضوع شیعیه باشد
بابت موافق سلفه مخالفانند و مخالفان سلفه ایشان چه در حق
این است که سبب موضع و حدیث با خوف از مخالفت و یا طبع از ایشان است
فصل سیم **احادیث** که متفق علیها بین الفرقین است بطریق مضمون
اعراف و عقلا علی قسم خود از بر طریقین مجتهد است پس بعد از ذکر این

معه

مقدّم بدان آنکه الله تعالی خود را بر این کتب و احادیث که از بر این احادیث
و سبب احادیث که از بر این کتب و احادیث که از بر این احادیث
آنکه روایتش مخصوص این است و بر این حدیث چنانکه مذکور شد
دویم آنکه این احادیث موضوعی است دلیل **اول** آنکه اگر موضوعی باشد
چرا در روایتش حدیثی است که احتیاج باین روایت نمودند و بعد از طعن
و کثرت دو امر و اگر استدلال نموده باشند بر این استدلال است
احتیاج الی کبر بر ائمه و بر ابواب خود با حجت رسول و کبریت ائمه
و نیز از این ماضی باشد **دویم** آنکه اگر موضوعی باشد چنانچه
و نیز از این ماضی باشد چنانچه از این ماضی باشد چنانچه از این ماضی باشد
مرور و محض بر این حدیث و غیر آن بود و محتاج بکبر و سورایدن خواند آنکه
نشد **سیمی** آنکه اگر موضوعی باشد چنانچه از این ماضی باشد چنانچه از این ماضی باشد
چه احادیث متفق علیها و آله بر فضیلت و خلافت چنانچه از این ماضی باشد
اگر چه این احادیث که در این است بحدیث و فضیلت چنانچه از این ماضی باشد
باشد لازم آید که کلام حضرت رسول مستثنی باشد بر کوششی متناقض
چهارم آنکه اگر موضوعی باشد چنانچه از این ماضی باشد چنانچه از این ماضی باشد
به دلیل از قبیل این که علیکم بالنزله و اولی الله و اولی الله هم الکافرون
و این لا ینال عهد و الخالین و آله بر ائمه و خلافت متناهی چنانچه
در فصل طعن مذکور شد **پنجم** آنکه اگر موضوعی باشد لازم آید که

باقیهم افتد بقیه این هم پس مضافه بن الحاشیه واقع است و خصوص بن
 بن فاضله است زیرا که تمام صحیفه قبل بن فاضله بود و بن فاضله کلام منقض
 بن فاضله از حضرت رسول ص صادر شد و در **سید** آمده که مخالف میان احوال
 و افعال این دو طایفه ظاهر است پس اگر این حدیث از حضرت رسول باشد
 لازم آید که این حدیث هم فرموده باشد بقیه صحیفه و مردمان نامور باشند
 که عمل نمایند بجز نایک بقیه بن فاضله که این حدیث و فضل قبل از حضرت رسول است
 صادر شد و اما اختلاف بین شیخین بسیار است از آنجه که ابو بکر
 کرد بر امامت خود و عمر بن خطاب را از امامت ابو بکر بر داشت و منتهی هر احوال پیدا
 و عمر در دو احوال بود گفت اگر عمر بن خطاب در عمر او را عقوبت میکرد و ابو بکر
 امیر باشد و عمر بن خطاب بود و بعد از او عمر بن خطاب را گرفت و باره کرد و ابو بکر
 منافق را و عمر بن خطاب را از خود که نه با عمر بن خطاب که که جماعت که از خود بنی
 این احکام بسیار است **چهارم** آنکه اگر این حدیث موثق نباشد چرا
 بعد از از طاعت پیغمبر را در میان صحابه واقع شد و تعیین امام و ابو بکر
 بر انصار از جهت مودت و محبت الا که عمر بن خطاب و عثمان بن عفان حدیث می فرمودند
پنجم آنکه اگر در کتب این طایفه است چه در طریق عبد الملک بن زید است
 و او از دشمنان طایفه است و او را است و او را است و او را است و او را است
 میراث و او را است از راهی و عثمان بن عفان خود **هفتم** آنکه از قدیمی
 که از حدیث صحیح باشد جواب گویم که من حدیث نیست که از انما عهد به

مکه و احتمال دیگر هم داد احوال احوال طایفه است **احتمال اول**
 آنکه ابو بکر و عمر بن خطاب و این حدیث در کتب صحیحین از انما عهد به
 نقل کرده است و در این حدیث این است **افند و الهی الکتاب**
 و ابو بکر و عمر بن خطاب بن عبدی مکه کتب الله عز و جل
 یعنی چه در کتب الله عز و جل و ابو بکر و عمر بن خطاب کتب الله عز و جل
احتمال دوم آنکه عمر بن خطاب که از خود احوال امر باشد بقیه ماضی و ماضی و ماضی
 باشد و اخبار که مستقبل باشد در این حدیث من حدیث است این حدیث
 که از مردمان باشد بعد از من من حدیث شیخین را بنمایند و عمر بن خطاب بن
 است که بان را هر که من شهادت کردم میروید و انما عهد به که
 من از برای شما کتب کردم افتد انما عهد به که از خود و عمر بن خطاب
 بیرون میروید و من کتب را بر هدایت صحیح میدهند اگر گویند که اخبار
 از مستقبل ماضی و ماضی است و در کتب این من حدیث است
 و نکته در اینجا چه حدیث جواب گویم که که از احوال و احوال و احوال
 مستقبل ماضی و ماضی است که کون ما هو الموقوع کالواقع و چون حدیث
 رسول قطع داشت با کتب است بعد از او ماضی و ماضی را می کنند
 باطل ماضی و ماضی و ماضی که در تحقیق فعل واقع در زمان ماضی
 است نیست همچنین افتد از است بعد از من بن شیخین است **ششم**
 چنانکه در قرآن از اخبار قبایط ماضی و ماضی است مثل اذا و فعله

شکر نمود بجهت مقرر فرمود و ابوبکر عثمان را در میان این
 امر بجهت طاعت مقرر نمود و مکرر تا که بود که حبش بر آن روند
 و نیز موافق الله من خلف عن حبش است و در آن زمان که حبش بر آن
 رفتند در حجاز را حجاز را بکشتند و ابوبکر در حجاز حبش چون بخواران
 حضرت را بکشتند و در آن زمان که حبش بر آن روند و مکرر مبادا
 بعد از آن حضرت را بکشتند و در حجاز مقرر نمودند و حبش بر آن
 حضرت رسول را از آن زمان که بر آن رفتن حبش بر آن بود و حجاز را بکشتند
 حکایت از چند جهت دلیل بر کفر و عدم قابلیت آن است بر کشت
 از بر حراف حضرت رسول **اول** آنکه خلف او از حبش است
 رد امر آن حضرت است و چون بجهت دانی هدایت و ما انطلق عن الهی
 ان هو و حجی لا یوحی امر آن حضرت و در آن کتب خلف او رد و حجی
 باشد که کفر محض و کسی که در میکند کافرت و کافر با خلف و سابق
 مرتبه امامت نیست حضرت رسالت بجهت **دوم** آنکه در کلام
 آن حضرت آمده و از آن حضرت است و از آن حضرت است و حبش بر آن
 من است بر آن زمان آن الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم
 الله فی الدنیا و الاخره و من من یأمر بفساد یتبعه فمأواه جهنم
 کفر و الضلال و الله اعلم و آن حضرت را در بر آن است بر آن
 و الذین یؤذون رسول الله لعنهم عذاب عظیم و من یؤمر بفساد یتبعه فمأواه جهنم

من و کفر

من و کفر است و سابق خلاف است امامت **سوم** آنکه در کلام آن حضرت
 بر نفس خود شخص است و امامت بر آن است و سابق خلاف است امامت
 قاضی خلف رسول است **چهارم** آنکه آن حضرت ابوبکر را حکم می کند
 ساخته بود بجهت تمام آن امر بر آن آن امر صورت نیاید بجهت آن حکم
 حکم است بجهت و حکمت ابوبکر بر آن است و مشروط بود و در حکم بر آن
 نباشد و حاکم که حکم بود بر جمیع ماست صورت خواهد داشت و حال
 آنکه ابوبکر پیش از آن صورت گرفتن آن امر پسند خلاف است و طلب
 بیعت از آن است نمود **پنجم** آنکه آن حضرت امر آن است که کسی را
 که خلف نماید از حبش است و بر آن است و سابق خلاف است امامت
 خلاف و سابق امامت است بجهت آنکه آن را این بیعت با حاکم فعل
 قبیل بود که فوراً او جبهه می نمایند و به جهت دست از امر می کشند
 و در ظاهر و باطن خود را انانیت می نمایند و در زمان سمرق از جهت
 قیام که از آن است صادر شد و در آن زمان که ابوبکر از سنان می کشید که ابوبکر
 داخل در حبش است و ابوبکر در آن کذب محض است زیرا که این کذب است
 و در نزد دوست و دشمن مستند خطیر دارد و این ابی الله می داند که
 که اکابر و مهاجرین و انصار داخل در این حبش و ما مقرر است که مقرر
 از آنجمله ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده جراح و طه و زبیر و غیره و انصار
 و بلاد در در تاریخ و هر که در کتابش نباشد و غیر آن همه این کذب است

روایت کرده اند و این را از ایشان می شناسیم و می بینیم که در کتاب
 تاریخ طبرستان و در کتب معتبره از اهل بیت علیهم السلام آمده است که
 و بعضی دیگر از سنیان که بعد از این می آیند می گویند که این حدیث را
 اسناد بر او می رود و او را بزرگوار حضرت رسول می خوانند و اطاعت او را امر است
 او را اذن داده اند که در حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 اسناد بر او می دهند و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 روایت کرده اند که بعد از این که حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 خلیفه رسول خداست و می گویند که او را بر او اسناد می دهند و حضرت رسول
 را عزل کرده و می گویند که او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 اذن می دهند و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 نمودند و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 بعد از این که او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 عیسی است و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 نمود و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 نه اذن می دهند و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 رسول است و او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 نفع از او را را او را از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 و می خوانند که حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را

زیاد کرد

زیاد کرد و جواب این کلام آنکه حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 که عبارت از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 معتبر است و این عبارت را روایت کرده است که آن حدیثی که
 اسامه بن اخطه من خلفه عیسی بن ابی نضر بر حضرت
 عدم این کلام از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 الرسول و بر او کفر و عدم قابلیت او را بر حضرت همین حدیثی که
چشم از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 روزی که از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 در حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 متعلق به اهل اسلام بود و چنانکه او را بزرگوار حضرت رسول می خوانند و اطاعت او را امر است
 حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 ناطق از اذن است و این حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 حضرت مخصوص خود که در حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 بودند بر سبیل صدقه و نه بر سبیل امانت پس اگر صدقه بود صدقه مخصوص
 مسلمانان است و او را بزرگوار از حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 او بعد از آنکه مسلمانان بر حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را
 و بر حدیثی که از او روایت می شود از این حدیث که او را

که طایفه بودند و قوت آن بخت سبیلین و ظلمت بن خواهد بود و اگر در اصل
در ترک و میراث و زنده بود و اگر چه در اصل در ورزنده بود و در حق طایفه
بهر خیرش بود و به اذن این طرف و حق آن بزرگواران نمود
ظلم را به این دوست نمودن بجزیر که مخالف این مبین نبوی است عین
زندقه و مخالفت امر خدا و رسول او می باشد و اگر آن خانه مخصوص حضرت
رسول ص بود پس ابوبکر چه کاره بود که در آن تصرف نمود و به اذن او داخل
آن شد و حال آنکه در آنجا نه زنده بود و در حال غایب از حضرت و بی اذن
او تصور که سعاد با ایها الذین امنوا کلامه خلوا بوجوه النبی
ان یؤذن لکم پس خلاف حکم الهی و امر آن حضرت نمود و در بیان این است
جواب داده اند که چون عایشه در آن خانه نشین بود و بعد از آن حضرت بود
دفن کرد جواب گوئیم از این کلام او که این دعوی مخالف ادعای آن است
که ابوبکر که میراث دگر را غصب نمود چون که میراث نبوی و حضرت
رسول ص میرسد و با ولاد او غیر صحت می یابد که مدعی از راه انصاف
مگذر تا حق بر او معلوم شود و تا آنجا که بر نفس آنکه میراث می باشد
حکم عایشه بهتر از غیرشند و از جمله غریب آنکه خانه حضرت رسول و اموال
او را داخل در ارث میدانند و با وجود این چون حضرت امام حسن را
در بیوی جد بزرگوار و مکان موردی خود را داده اند که دفن نمایند
عایشه مانع شد و گفت که تا بابت آن حضرت را برادران کردند چنانچه در تواریخ

مسطور است

مسطور است ششم از مطلق او منع شد از حضرت فاطمه
و ذلک در هر یک از حضرت رسول ص در وقت نزول آیات و اوقات الصلوات
حقه حضرت فاطمه تجسید نمودن او را مخصوصه نبوی و آنکه بود و چون
ابوبکر در مخالفت ممکن شد نبوت عمو که حضرت فاطمه را از آن گفت
اخراج نمود تا آنکه محبت الهیه با عیال فقر و احتیاج از تمام بستانند و در
این یک یک بارگی از ایشان روگردان شوند و چون حضرت فاطمه را
دعوا کردند که ذلک فرمود ابوبکر و عمو را و فرمود دست بطلید
و چون امیر المؤمنین حسنین صلوات الله علیهم که ای فاطمه شما دست اظهار
و عصمت همه ایشان میدادیم و امام الهی را تسلیم کردیم و حضرت رسول
هر دو را بر آنست بخت داده بود و شما دست آورده شما دست همه را
رد کرد و گفت آنست برادر از برانفع خود شما دست میدهند و ایشان
نماند شما دست ایشان بیک عمل پس چون فاطمه علیها السلام گفت
هر که در حق من در آن دعوا کردند بخشدن آن دستها دست این است
این همه را در دستگیر پس مال بدو میراث است و من میرسد چنانکه خدا می
فرموده بود صلیک الله فی اولادکم میراث را هم انکار کرد پس چنانکه
فرمود و بخار و این قبیله را است کرده اند که حضرت فاطمه فرمود که میراث
تو با که خواهد بود گفت با اهل و اولاد من فرمود هر که اهل تو از تو میراث
برند پس من جز از پدر خود میراث نبرم گفت من از حضرت رسول ص

مستندم که ما حاکم این شهر را بر هر چه مالی که از ما ماند و در دست
 خاطر فرمود که جناب اقدس الشرف این فرمود را بفرمود و در دست
 سلطان داد و در وجه حاکم این شهر که با صاحب دیوانه
 و بیعت من العتوب پس حضرت خاتم از او و عراز در دست
 غصب نمود قسم باد که ما این شهر را حرف نزنم تا ویکت که از این
 بجزت بدو و کم و در وقت وفات ویت کرد که او را نشد و نمی کند
 و هیچک از این شهر را نگذاشت که بر او فاکه از این حافظ ابو بکر بن بر روی
 در منافات که که چون فرست ابو بکر ملک را با طایفه رسید چادر
 بدو نشاند و با هم از این شهر و او را فرستاد و در هر یک از این شهر
 بخور که از او بر صاف حضرت کمال بسیار است و بود ابو بکر و بسیار
 از مهابد و از او بر صاف را حاضر بود پس باز که در هر یک از این شهر
 بناله که بر در او بر یک شهر بنویسد و نایب و وفات که این یافت
 بعد از آن افتاح کلام بگذاشت و جناب را بهر خود و خطبه در نهایت فصاحت
 و بلاغت القاصد که بجز این خطبه عالی رتبه این است که تحقیق که در
 بر شایسته است از قوم شما که در او بود و بر او کنه شما هر چه بود
 شما بویسان رحیم و مهربان بود اگر نسبت او بداند بدو رحمت
 نه بدو شما و من و شما و من نه زمان شما و برادر سپیدم که من نه و شما
 شما رسالت خدا را بشناسید و نبوت خود را اظهار کنید و ایند با نیکو

طریق مادی که سکون داشت و با برادر از این شهر که از این شهر
 مثل این شکست و در میان را بر هر یک شهر شکست و در این شهر را
 بر این شهر است شکست و در هر یک شهر شکست مردم را که از این شهر
 و این شهر که گفتند و بعضی از شکست باطل بود و در این شهر
 برسد به این شهر که گفتند و این شهر که از این شهر که از این شهر
 تمام و اسلام عام شد و در این شهر که از این شهر که از این شهر
 این شهر که بود و در این شهر که از این شهر که از این شهر
 نشاند و این شهر که از این شهر که از این شهر که از این شهر
 بر او فاکه از این شهر که از این شهر که از این شهر که از این شهر
 را با طایفه رسید چادر بدو نشاند و با هم از این شهر و او را
 فرستاد و در هر یک از این شهر بخور که از او بر صاف حضرت
 کمال بسیار است و بود ابو بکر و بسیار از مهابد و از او بر صاف
 را حاضر بود پس باز که در هر یک از این شهر بناله که بر در او
 بر یک شهر بنویسد و نایب و وفات که این یافت بعد از آن افتاح
 کلام بگذاشت و جناب را بهر خود و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
 القاصد که بجز این خطبه عالی رتبه این است که تحقیق که در
 بر شایسته است از قوم شما که در او بود و بر او کنه شما هر چه
 بود شما بویسان رحیم و مهربان بود اگر نسبت او بداند بدو رحمت
 نه بدو شما و من و شما و من نه زمان شما و برادر سپیدم که من نه
 و شما رسالت خدا را بشناسید و نبوت خود را اظهار کنید و ایند با نیکو

پیشند و بر و در رسول از قسم در آنچه میگویند پس چون نوازند طایفه ای
 میگویند دست طاعت بر یکدیگر بر میزنند و گویا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در آن وقت است و شهادت کسی را که از جمله یاران خداست قبول نماید
 خلاف حکم خدا و رسول او که از خدا و از آن فرموده و از او بگوید آن می توانی
گفت آن فرموده ای آقا بوی الله لیدع بحکم الحبل الی
و یطهرکم من قطنه کی زان شد گفت در شان شکاف
 پس اگر جمع که با جمعه و تو را دل بپوشد نسبت طاعت حضرت ظاهر دهند
 چه حکم خواهد کرد گفت و الله الطاهر که بر او اقرار شد که حجاب طاهر فرود
 که اگر چنین کند در پیش خدا از جمله یاران خواهد بود و گفت چرا فرمود برای
 اینکه شهادت از راه اظهار است او در شهادت احوالی را که بر پا کنند
 با فرمود قبول میزند قبول کرد پس مردم بر هم خوردند و گفتند که ظاهر است
 میگوید و او بگوید که من شهادت جواب گفت بخانه خود رفت حضرت فاطمه که چنانکه
 مشاهده حجاب عظمی آن مستحبان در بار طاعت و در دست حضرت زهرا
 همیشه از ایشان ظاهر در خاتم از همه محبت دنیا و دنیا و عیالات بلکه
 برادر اظهار عظمی دارند و اجتماع بود مردم ایشان را نباشد و در حب
 ایشان را بخورند و در بران حقوق است بخت امانت نماند و توجه
 الهی بر همه تمام نمود و همچنین در این مقام دعوی حضرت سیدان صلوات
 علیهما و این همه در میان خاص علم و کثرت علم و مکرر آمدن در طایفه ایشان

و این

و این صیحه نمودن و این همه بان جوانان که آمد و مسافر فرمودن و شهادت
 امیر المؤمنین و در اینجا مسجد سلیمان را هم نام آن سرور نام در طاعت
 نه از جهت مال و ثروت دنیا بی باک بلکه بسبب عشق و جور و شقاوت
 آن فاضلان حضرت بود تا مردم ظاهر شود که چه قدر بی حیا و بی بند
 که نه از خدا بی نیاز ترس و نه از رسول او شرم دارند که بعد از طاعت
 او با اهل بیت و اولاد او و این کونست که یکسره در فرار او را میگردانند
 و میگردانند که با افعال این افعال خلعت خلافت ظاهر چنین
 کسی بر افاق نیاید و هر که در اندک دیده بصیرت باشد چون آفتاب روشن
 بیند که این حکایت از جهت متصل است بر کفر و فسق این امام
 مایه فضیلت و پیش از این بود و هلاکت **و حله اول** که بعد
 از آنکه حضرت امیر المؤمنین هم از ایشان که در خلاف حکم خدا و رسول است
 حکم کرد و با وجود آنکه حضرت باطلید **و حله دوم** که نسبت از تربت اهلان
 لغرض از این بود که در خلاف حکم خدا و رسول حکم کرد و بجهت این بود
 بدیه و معنی حکم باینکه اول الله فاولک هم الکافرون که فرمود
 و کما در آنجا که حضرت قائم البین سید المرسلین در خطب **حله**
سوم که با وجود اظهارت عصمت این چهار صومعه و در شهادت
 ایشان کرد و به یکست به باطل طمع در مال مردم و دیگر نسبت شهادت
 زور و جلبت بی باقی داد و **حله چهارم** که در شهادت اهل طاعت

و صحبت ایشان کرد چنانکه باطل و شهادت روزیست که صحبت
و نسبت به صحبت روزیست که **وجه پنجم** آنکه دشمنان و دشمنان
رسول صدق و خواص حضرت فاطمه و صدق شهادت امیرالمؤمنین
و حسین ۳۳ مود که فرموده اهل بیت و کتاب خدا هر که از این جدا شود
تا بر سر حوض یا بر پیشانی یا بر کلاه ایشان از جلافتن قرآن کند
و دشمنان دشت از این حق باشد چه اگر دشمنان دشت حق نباشد لازم آید
که قرآن باطل باشد لان المقروض ان الله ما لا یفک عن الاقرار بقوله
غریب آنکه دعوی حضرت فاطمه را با دشمنان دشت این شهادت
جناب اله و حضرت رسالت بنابر اظهارت حضرت و عدالت
رد میکند و محرم را عیبت و خفیه را بجهنم آنکه او را نموده که حضرت رسول
با بخشنده و هم چنین عا برین عباد را بجهنم آنکه او را نموده که حضرت
رسول با بخشنده رسول همان قدر از مال کربن را بمن و عده فرمود
میدهد که آنکه از ایشان شد و بونی طبعی که مسلم و اهل تاریخ
روایت کرده اند **وجه ششم** آنکه دشمنان حضرت رسول در شان
آدمین و اسما و غیره که ایشان شهادت روزیست که در دفع
به حضرت رسول ۳۳ مود که سخن بجهنم نباشد و حال آنکه با اختلاف
حضرت رسول ۳۳ فرمود این دوزن از این شهادت **وجه هفتم** آنکه
رد حکم دشمنان دشت رسول هر که در هیچ شهادت سایر مردم

بناشود

به شهادت حضرت علی و او که شهادت او را از گروه دست برد
با آنکه صحبت متفق عدلیت از حضرت رسول هر که از همه مردم بطرفی در هر
روز و در راه و دیگر نایع میباشند که او هرگز شهادت را دلات باطل نکند
و از راهی بیرون نبرد و **وجه هشتم** آنکه در دفع به حضرت رسول
بست که گفت ما عاشقان شما میراث گذاریم و در نزد ما صدق است و در میان
حضرت شریف نبوی من لکذب علی محمد فلیتوبه و صدق من الیک
جاء خود را در کتب و آداب بر آنکه حدیث مذکور که کذب است چندین
اول آنکه جناب علی بن ابیطالب همچون سکر اندام حضرت رسالت
بنابر انا ملینة العلم و علی با جناب مدینه علم و مطوق کرم
ان اخضاکم علی را حکم از جمیع است پس که این حدیث
صدق بود راست مدینه علم و علم ناس عالم بدان باشد و اگر علم بان پیدا
بصدق ای وافی همانند اخذ و احیة الزمان من نکرده بود و هرگاه
دانه فراموش نکرده باشد که در حدیث رسول ۳۳ مال نیست نیز و صدق
و کبرایت و دوران کند و شهادت بران ندهد **دویم** آنکه اگر این
حدیث راست می باشد آنحضرت الکائن من نور **سیم** آنکه با اتفاق
کوائف و کوائف حضرت رسول ۳۳ اختلاف قول جناب اله رسالت حکم میبرد
و اگر این حدیث راست باشد لازم آید که رسول اله ۳۳ بخلاف قول خدا
حکم فرموده باشد چه قرآن حکم است بر آنکه اولاد و بنیان از ایشان منقول است

سایرین است هر چند و این حدیث و بیست و پنج است که اولاد و انبیا از خداوند
خودشان است خبری که گویند که حکم اینست که جواب گویند که اگر حکم آن
مذبح بود حکم نسخ باید و اینها بر سر حدیثها با هر است رسول خدا ص
چهارم آنکه ابو بکر خود بخلاف این روایت حکم و عمل کرد در چند موضع
اول آنکه چون حضرت فاطمه از او پرسید که میراث حضرت رسول ص بخیر
گفت نه بلکه با هر است او پرسید **دوم** آنکه چون فاطمه را اعراس داد و داد
سوم آنکه با اعراس طاعت مختلف هر گاه میماند و حضرت را میراث نباشد
و او چه حدیثی بر این را را میگوید که او را در حدیث حضرت رسول ص مدعی کردند
اینست که چون حضرت از این مدعا پرسید **چهارم** آنکه چنانکه این خبر و دیگران
روایت کرده اند عباس بن قثم حضرت رسول ص را از ابو بکر مرافقه برد و عی
کرد بر زره و دست و شمشیر و قنبر حضرت رسول ص و گفت فریاد کن حضرت
و باد از تو زدیم و تو را ابو بکر حکم کرد که این اسباب بوقت میرسد پس
مزدکات آن حضرت میراث بود و حکم میراث در این صورت تمام بود و چون
افراسین ابو بکر و حضرت رسول ص نهایت شد پس از اهل بیت و کافران
چنانکه شقی بدین الفاظین است که حضرت رسول ص فرمود من لکذب
عنه علی فلیتوب و مقعد من الناس یعنی هر کس بر من عداوت و رو
یند جا خود را در این قرار دهد چنانچه که مرافقه علی با من در طایفه
منافقان بود بلکه با من است و ابو بکر در حدیث خود گفت چنانکه

من

بش من الحکم که از اصحاب ائمه و افراد حق است هر کس که با من مخالفت کند
که کذب است و او را ابو بکر میراث و هیچ حدیثی است که اگر این روایت در حدیث
نباشد عثمان که طایفه سیم است و در میان این حدیث را در حدیث دیگر که در حدیث
عثمان و طایفه عایشه و حضرت را که گویا که در حدیث با اعراس از من است
عبد الله که از خطباء طایفه است و در حدیث که در حدیث با اعراس از من است
و میراث روایت کرده اند که بعد از این عثمان و طایفه عایشه و حضرت را که
عمر مقرر کرده بود که در روز دوفتد الطایفه و طایفه خودشان عثمان قبول
کرد بعد از آن گفتند پس میراث ما را از ما و حضرت رسول ص چه در حدیث
گفتند شما را ابو بکر شما را داد و ما ملک بن قریش را که بیول
خود طهارت میگرفت ما خود شریک بودیم که حضرت رسول ص فرمود ما شما
انجیا میراث کردیم و ترک ما حدیث است اگر شما در حدیث شقی بود بهمان
شما حدیث با شما علی میگفت و اگر شما حدیث با علی بود پس حدیث خدا و ملائکه
و ناس بر کسی که شما حدیث با علی و در حدیث عایشه و حضرت را از حدیث
میراث گرفته بودند هیچ کرد و گفت شما شما حدیث و او بعد که در حدیث
رسول ص میراث نیست و اگر شک ندارم در حدیث شما حدیث با علی بود
گفت خدا بر شما و بر کسی که شما حدیث شما را قبول کرد پس حدیث عثمان را
گفت میکردند و میگفتند سلطت ما را حدیث می و مال ما بر دی
گفت شما و پدران شما را حق در سلطت بود **فاحکم الله** **دلی** **اکنه**

طهرین دیده بصیرت کثیف نیده و چون هایت را بیا دھیت خواست خنایه
از دور انصاف سخن گوشت از ناید و چون حکم نماند بصیرت خنایه که بلیغ
دیگر حکم نمود به طلاق خلافت او را از بر این امر که از بر اینست بیا بیا
حکم گفت به طلاق خلافت خلیفه اول با به طلاق خلافت خلیفه ثالث
و نه به شش هفت که اگر خلافت یکبارست بیست خلافت باطل شدان دو دیگر
نیز باطل است **وجه پنجم** از دو جو طعن او یک در منع حدت است
ایضا حضرت علامه که در ظاهر است که در دشمنان است آنحضرت از پیش
از وی که او هر نو و دهم و ششم و بیست که حضرت رسول است و در این
علاوه ای که در کتاب و ایضا در این امر است و حق نم فرموده ان الذین
نؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره واعد لهم
عذابا عظیمنا نیز تحقیق میسر که خدا و رسول در امر می باشد اینها را
در دنیا و آخرت لعنت نموده و عذاب بهین از بر اینست که می باشد فرموده
وجه دهم ایضا حضرت علامه که در او را انصاف فرموده چنانکه
در هیچ کجا در روایات و اقدار و روایات که خلافت نماند از نزد او یک
میراث خود را طلبد او یک خدا پس خلافت از او آرد و نه در او و حرف
نموده اند و نیارفت و مقام او را نشان کرد و او یک که امر می فرمود و او
نماند که از دو این الی الخ و در حدیث آن احواف نموده اند که حضرت
فاطمه از او یک نفر آرد و نه شود و قسم جز در که دیگر با این حرف نم فرمود

افان

وفات وصیت کرد که خط او را بنام آن که در اینست چنانچه او حاضر نموده
و بر او نماند که از **وجه یازدهم** ایضا حضرت علامه که در ظاهر است
که ایضا در اینست که ایضا حضرت فاطمه را در اینست که ایضا حضرت علی را
الاست به اینست از آنکه از آن در اینست که ایضا حضرت علی را
خدا و رسول هم محض گفته اند **وجه دوازدهم** ایضا حضرت علی را
که در دشمنان است اینست که در دشمنان است اینست که در دشمنان است
والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یلعنهم الله و الله واعد لهم
عذابا عظیمنا و ایضا در اینست که در دشمنان است اینست که در دشمنان است
بهین و کما ظاهر می شود و بار کرده اند و این در اینست که ایضا حضرت
بر اینست که در دشمنان است **وجه سیزدهم** ایضا حضرت علی را
حضرت رسول فاطمه را بخشد و داخل نموده و در آن حضرت نیز فرموده
بود او را در آنحضرت و حضرت علی را از اینست که ایضا حضرت علی را
بود پس چنانکه در حدیث آمده که در اینست که ایضا حضرت علی را
خود ظاهر است که بر آن حدیث بود و حدیث که بر اینست که ایضا حضرت
حرام باشد و سنن نیز می فرموده چنانکه ایضا حضرت علی را که بر آن حدیث
را حدیث امیر المؤمنین و عباس که در حدیث آمده که ایضا حضرت
و از آنکه در اینست **وجه چهاردهم** ایضا حضرت علی را که ایضا حضرت علی را
در حدیث شریف نباشد چه می شد که از آن باب برودت در عایت حضرت رسول

سبب است و ما بزرگوارگی از ان بسیار گفته می باشد **اول** از مطلق او که
 منع دوات و کافه نمود و در وجهی که عرض آن حضرت شده باشد و این با عرفت
 سبب است چنانچه خدای و محمد شمس استانی و غیر آن که در آنجا که
 اول آن است که در اسلام و آن شیخ عرب و در کافه و غیره که نیست این است
 این است که در کافه و آن شیخ عرب و در کافه و غیره که نیست این است
 و اگر بر مطلق است این روایت کرده اند با مضافی که گفته است که حضرت رسول در ایام
 بیماری که از آن رحلت نمود فرمود که دوات و کافه بسیار در زمان نبی شایسته
 و غیره بنسب که هر بعد از آن که گفته اند و این است که در کافه و غیره که نیست این است
 میگوید که ب خدا را که این است حاجت بخشن او نیست سبب مازان مختلف
 شده نیز باشد که گفته است که رسول خدا کافه و دوات بسیار در روزگار
 گفته است و این است که این است اما اگر کسی که در روزی که در دوات آمده که گفته است
 آورده و در باره که در طایفه و چون میان نیز باشد و این است که گفته است
 و خود گفته است حضرت رسول در روزگار که در دوات و این است که گفته است
 نیست و اگر چه در کافه و این است که این است که گفته است و هر چه که گفته است
 که گفته اند نیز بدان و سخنان بی فایده است و چون بخاری در کافه است
 بدان که حضرت رسول در کافه و این است که گفته است که گفته است که گفته است
 و دوات نمود و این است بدان که حضرت خدا را که گفته است که گفته است که گفته است
 و از برادر او صاحب بصر معلوم است که این عبارت است بدان که گفته است که گفته است

مذکور

مذکور در بعضی از این مکتب است و در و ان حضرت که گفته است که گفته است
 بجای است و گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 این عبارت است از حدیث است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 است بدان که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 بنقل عن العیون ان هو و حی و حی که ام او و حضرت رسول که گفته است که گفته است
 او را که در و ان که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 بان قدر که و این است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 است بدان که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 که جناب اندلس که در و ان که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 نموده مثل ما ایها الرسول و ایها الباقی ان الله قد رعبت حرمت کفره
 فرمود که چه چنان که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 تعریف و شش است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 ولات دارد و در حدیث که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 غیره که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 جابر که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 عدم رضا بر نسبت است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 برت از حضرت است تا هر چه که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است
 این عبارت است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است که گفته است

از حضرت عیسی علیه السلام روایت می شود که آن حضرت به حضرت محمد
 در حکم او می فرمود و از اهل بیت او می کرد و اینست که آن حضرت از این
 معارف و در حکم آن حضرت نمودن یکی از عبد الله است که آن حضرت بر این
 او مخلص از آنست و اینست که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت
 نهاده **عبد الله** که در آن حضرت است و آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 اخبار را از آن حضرت از آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 ما روایت شده و اینست که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت
 نبی است پس آن حضرت از آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 عباس که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 مانع شد پس آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 قصیده می گوید آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 که او خود را نام اسلام می گوید را به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت
 و نماند و آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 بود آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 و وصیت کرده اول آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 بیادش مانع آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 بر آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 سیم نعل بر خلاف چهار بن آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت

میگویند

میگویند که حضرت سکه که در آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 که اگر آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 فرموده آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 نصیحت آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 و در آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 در خلوت بود و آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت
 اطاعت آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 وصیت در خلوت بود و آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت
 کرده اند **و در آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت**
چنانچه آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت
 و آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 در آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 و در آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 میز آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 و آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 سال مکمل آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 نیست بعد از آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 آدم و آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت
 و آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت به آن حضرت که آن حضرت

سید است

مسلمانان را هیچ کس در هر کس قدر که داشت از سرور و آید و غیر آن گرفت
 و هر زبانه و کلمه و قری که خواست که در آنچه از اجوات ضبط نمود و هر چه که خواست
 که از آنید و بر وایت دیگر در دیکت آب خوش می خورد از آن نورانید
 تا کسی را بر آنها اطلاع بهم رسد بعد از آن صحیفه ابن مسعود را طلبید
 نهاد و خود بخانه آوردت باز نهاد و بعد از آن که دیگر از خانه اش بیرون نداشت
 و نشسته از آن برداشته و صحیفه او را مثل بر زمین می خورد و می گذاشت
 که کسی از صحیفه او اطلاع یابد و چون خبر میوزاند آن صحیفه ها بجا می رسد
 گفت اقتلوا احب المصاحف یعنی کشتن آن صحیفه ها را
 بعد از آن بعضی آن کشته که بعد از این مسجده در کشتند و این فعل
 نورانیت و ضلالت می خواند و عادت روایت می کنند و نسبت به
 کنا می گوید و در اطلاع می گذارد که بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 چنانچه صحیفه بعد از این که از سرور و معلوم است که بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 نه پسندید و خبر می داشت که در اطلاع هم که کفر طاعت است چنانچه در خود و نه افشوس
بعضی الکتاب و تکفرون ببعض فاجتأ من بعض ذلك
الاخر حقه الحق الدنيا و يوم القيمة و دون الى شد
 العذاب غیر از آن که بعد از آن که بیان می آید و بعضی دیگر که از سرور و
 پس نیست خبر از آن که بعد از آن که کار را کند که در عظیم در دنیا و آخرت
 خدا را به و زقیامت بصیرة مطاعن او ای که بعد از آن که بن مسعود را

با انما از عالم

با انما از عالم صحبت و فقه اشرا قطع کرد و او را در و بر سرور و کنا بر روی
 انکه چنانچه از آن که بعد از آن که او را حدیث از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 که با صحیفه خود که در دیکر از دنیا می گذشت و او را بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 بهویش کشت و سرور و بعد از آن وقت که در این ایام که از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 استحقاق شریک بهیچ العاقبه بر او است که در وقت عتلت این مسجده
 بعد از آن که رفت و از او پرسید که کشته که از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 چه خبر گفت و گفت خدا گفت از باریت می آید و گفت طلب می آید و بعد از آن
 گفت و گفتات را قطع کرده بودم از باریت می آید و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 بود و حال که سرور شدیم می آید و گفت از باریت می آید و گفت و گفت و گفت و گفت
 خدا است را در سرور و گفت از باریت می آید و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 می آید و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 این مسجده را سرور شدیم می آید و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
عالم و الذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا
 فقد احتملوا بهتاناً وإثماً مبهمين و مؤمنات بغير ما اكتسبوا
 می کنند تحقیق که بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت و بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 ای وانی هات لا ینال عهدی الظالمین امامت که بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت
 از آنست با و سرور و بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت و بعد از آن که در دیکر از دنیا می گذشت

بست بخت او رفتند و او را بستید و اندر زمان گفت سخنان فرموده که اگر او را
و در آن مکتب علم تا زمانه پرست برهان زد و گفت تو را بپرست که با اقرار کنی
و چون برکشند برهان شکوه آن حضرت را بپنهان کرد و گفتان حضرت را بپنهان
گفت هر فرموده بودم که کسر او را بگو و در روز و جماعتی که در مکتب علم فرموده بودی
که هر چه بگوئی امانت است و این حکایت بپنهان بپوشید و در میان خود گفتی که اگر
و انصاف و اهدار است که در سخنان من کرده که کسر با و در سخن گویم با او
مشتبند و در این حال بود بعد از آن او را طلبید چون بپشت او رسیدند و گفت
از سخنان که رسول خدا و سخنان را اندر ده چو بر در بستان را بپشت و بازش
پادشاهان جبار و کثرت مرغانی سخنان گفت از بلا و مایه بودن و او در گفت
هر سخن از این که با تو در مکتب علم بپوشید و در مکتب علم گفت بر منده و انصاف و اهدار است که
که چون او در نزد سخنان رفت سخنان با او گفت توئی که آن یک که ما خدا را
بخیل و فقیر و خود را مستخر و فرستیدیم گفت اگر چنین بفرموده ما خدا را بپندار
او میدانید و بر او را خود فرموده میگوید و میگوید که از رسول الله شنیده که فرموده که
او لا اله الا الله و محمد رسول الله خدا را بخود خود ندانید و میدان خدا را
صدقت که در روز که اندر درین خدا خدایت کند پس بجهت عافیت گفت که شما
اینها از حضرت رسول شنیدید علم و عافیتان گفتند شنیدیم از آن حضرت
گفت زیرا اسان و در زمین کس است که تو از او بدو زمین را بر او ارجاع
و بر بنده و فرستاد و بپشت عافیت خاک و دهنت حضرت فرمود در این تو خواجه

در

و بپشت فرموده اند که سخنان را بعد از گفتن و بپشت که عافیت در زمین بود
و انصاف و اهدار است که در سخنان من کرده که کسر با و در سخن گویم با او
مشتبند و در این حال بود بعد از آن او را طلبید چون بپشت او رسیدند و گفت
از سخنان که رسول خدا و سخنان را اندر ده چو بر در بستان را بپشت و بازش
پادشاهان جبار و کثرت مرغانی سخنان گفت از بلا و مایه بودن و او در گفت
هر سخن از این که با تو در مکتب علم بپوشید و در مکتب علم گفت بر منده و انصاف و اهدار است که
که چون او در نزد سخنان رفت سخنان با او گفت توئی که آن یک که ما خدا را
بخیل و فقیر و خود را مستخر و فرستیدیم گفت اگر چنین بفرموده ما خدا را بپندار
او میدانید و بر او را خود فرموده میگوید و میگوید که از رسول الله شنیده که فرموده که
او لا اله الا الله و محمد رسول الله خدا را بخود خود ندانید و میدان خدا را
صدقت که در روز که اندر درین خدا خدایت کند پس بجهت عافیت گفت که شما
اینها از حضرت رسول شنیدید علم و عافیتان گفتند شنیدیم از آن حضرت
گفت زیرا اسان و در زمین کس است که تو از او بدو زمین را بر او ارجاع
و بر بنده و فرستاد و بپشت عافیت خاک و دهنت حضرت فرمود در این تو خواجه

در

در این کشته و مافوق و امتثال نشد و اینها حکایت کرده اند **در خطای**
 او اجماع صحیح است از همه احوال و اخبار و تقریر او که در آن قاطع است بکفر با اعداء
 و شکر بر مومنین و بقتلش باشد و از بر سرستان ظاهر است با با با او کردند
 بوجوب قتل عثمان با اعراف و نماینده بطهران اجماع بر مصاف او بر جا کرد
 انجمن است و در این اجماع بودند و کثرت اینها که با اصراف الا قول ده هزار
 با پانزده هزار یا بیست و پنجاه است مفسد مصافقت با غایت بلکه تمام اهل
 اسلام در آن بودند و اتفاق و تعلقش کردند با ترک نصرت و اعانت نمودند
 حضرت عثمان و معاویه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه
 خود را با عیوب و غفلت نقل کرده گفت هر چه بر من مردم نقل عثمان که این
 عیوب و غفلت من نمود عثمان بود و عثمان و معاویه را بعد از کشته شدن
 که خداوند اعداء را که در میان کشته و نمایان بعد از کشته شدن
 و ظلمها را از جانب او عذر خواسته که نمایان نمود و عذر خود کرد
 جواریش را بکشد از دست او در حال موت و جرم بر آن تو بقتل من نیست
ابن زبوره و لیس التوفیق للدين بعلون الشیاء حی الله
 احدهم الموت قال لی ثبت لانی من قول الله و تو چه کردی
 نماز نماز موت پیش از این تمام نمود که بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه
 در در کشته و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه
 عثمان را بر سر کشته کرد و در قاتل کشته و عثمان در میان مسلمین مسیحی قتل

بود و در دو سینه این چند و چنانکه اندک بود و در انوش گفته اند پیش
 از این در از از اینها بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 او در انوش و نام کرد از چنانچه تشبیه به بود که با بنی امیه بود و انوش گفته اند از چنانچه
 تشبیه بکشته را نظر با کشته بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 حیوان را صید میکند اول با او مصافقت میکند بعد از آن او را میزند
 و عثمان نیز چنین بود و چنانچه بر سر کرد و در نظر او و در نظر عثمان
 که بعد از کشته اول با او مصافقت نمود بعد از آن بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 تشبیه به بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 بنی امیه و بکمان سنیان امیه بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 شید و در سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 عبد الله بن مسعود چون در میان و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 امیه را بقتل کشته دادند و معلوم شد که از کشته و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 از روم است این بود اندکی از مسلمان و معاویه خلفا که با هم را با کوه
 صید در هیچ جای که روح کانی تفصیل آنها و فاکتور و چون بکشد اینها
 انواع عشق و طمع و کفر و نفاق و بطلان اصد و صفت و بنیان است
 این خلفا سوار کفر و صی و شکر و طمع و قطع نظر از اندام و جهت ذاتی
 ثابت و بر سر کشته و بر سر کشته که ام از این لایق خلافت و کائنات

نشدند و امارت ایشان بر او کسالت جور و پادشاهان و اصحاب
 لشکر عدالت گزیدند و تیر و کرب و میان کلام و ان هیچ استانی نبود
 مگر شکر گشت تا کفر و ایمان و جوت از هر دو آید و آید سلطان عدالت ایشان
 و خدایت عباس با آنکه از انصافیت و عدالت با فضل بعد از حضرت کمال
 منجرب است بحضرت عین الله علیه السلام است جمیع امت مخصوص جناب او است
 و هو المطلوب **فصل ششم** در اثبات امامت سائر امامت علیهم السلام
 و نظرات از غیر ایشان چون بعضی از ایشان ادعا میکنند که بعد از حضرت خاتم
 ثقات و عباس باطل و امامت جناب بر المؤمنین و ثابت گشت بداند که خلیفه
 نام گشت که تا بعد از خلافت خلافت خلافت بعد از حضرت رسول و امامت
 نام شد که امام را معصوم و اندوخته و شریعت نام شد که تا بعد از
 هر امامی تا آخر بوده باشد و مستند بعد از علی و مرتضی و قاسم و زین العابدین
 زید و جعفر باشند که بعد از موت حضرت رسول تا خلفه خلافت علی و علی
 و بعد از او با امامت امام حسن و بعد از او با امامت امام حسین و بعد از ایشان
 با امامت زید بن علی بن حسین و کسب عیبه که تا خلفه افعال امامت امام
 جعفر صادق و بعد از آن اسمعیل پس از حضرت که در زمان مدبر و طاعت شد
 امام دانند و یک نیت که بعد از حضرت امام حسین و فاطمه با امامت محمد بن
 که پس از آن ابی طالب است و تا و سیه که تا خلفه یا بیکه حضرت صادق فرود
 و بنیان شد و او ظاهر خواهد شد و بعد از حضرت و اخطای که بعد از حضرت

طهران

صادق علیه السلام پس از آن حضرت را که در طایفه باطن هر دو میوید بود
 باین بطلان با و متفق شد امام می دانند بعد از امام موسی امام
 می دانند و بعد از جعفر در هر دو از حضرت صادق و زین العابدین بود و وقت
 و واقعه که تا خلفه یا بیکه حضرت امام موسی زنده است و بنیان شد و بعد
 علی است و چون اختلاف شد و مجمل دانسته شد بدان که بعد از آن
 تا انتهای این که این مذاکره کلا باطل است و مذکور شد تا آخر عمر
 می دانند اما طایفه ساری را می دانند که بعد از حضرت جعفر و جعفر
اول آنکه عقد حاکم است بر آنکه امام معصوم باید معصوم تا و بعد از امام
 ایشان معصوم نبودند **دوم** آنکه بر این عقیده و نیت ثابت شد که امام
 عصر باید افضل از جمیع امت باشند و بالا جماع بعضی از امامان ایشان
 معقول بود **سوم** آنکه باید در هر جمعی که امام معصوم علیه با و باقی
 بعضی از خلافت بعضی از آنها واقع شد **چهارم** آنکه با جمیع خلفه باطل است
 و تکلیف بدون آنکه کسی را که بیان تکلیف از این است این تکلیف
 مالا طاق است و ان عقده هیچ است و از این جهت آن تکلیف را پس نمی
 دارند و پس لهم **پنجم** آنکه جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه بعد از حضرت
 در میان این است باینکه تا روز قیامت و این در میان حال
 که بعد از انقضای مدت هر از دولت و هفت از حضرت نور است
 نیز بر شرفی مانند الله در راجع الین و اما اثبات حقیقت و باینکه تا آخر

نیشتر از یکیم **وجه اول** آنکه خداوند عالم اهریمن را در پیشانی او
 و میدارد الی یوم القيمة و اهریمن را در پیشانی او از طرف راست او اند
 پس اگر چنانچه اهریمن در اسب و در پیشانی حق نشسته و شتر را
 عشرت و در پیشانی او با طهر و بعد از آنکه زوال حق و ظاهر بر او این
 مثل لغزش و لا یصدق الا یوم از آنکه **وجه دوم** آنکه اهریمن را در
 از رعیت و متفق علیه بن العقیق است که هر یک از آنکه از شتر و اصل
 بودند از آنکه اهریمن را در هیچ طایفه از زبان و شکلات مسائل و در هیچ
 بایش را در هیچ مذهب و پس از آنکه از بر این نامت و از غیر این
 متفرقت و هر المظهر **وجه سیم** آنکه بیانش اسکندرام با یکدیگر
 باشد لان غیر المعلوم با یکدیگر است و استال امره کما ذکرنا فی مقام و بعد از
 جانب علامه یغز از این بار زده بزرگوار که شتر هم به یکدیگر است حق است
 و لا یق کمال ان بزرگواران است غیر این **وجه چهارم** آنکه
 بیانش اسکندرام ان علیه السلام و غیره است و نه در طریق و در این نشان
 معجز است لکن در آنکه از ان نشان ظاهر رسیده و کفری کان که کاف فیه و امام
 الحق و مقدر الحقیق و کما یطاعه علی کل مکان یکجا طاعته از رسول علیه و یکن
 اطاعته و در علی الملوذ و دار لاف و اما لا موت فیهما و لا سخر و لا مرض
 و لا غم و لا یتم و لا فقر و انما و از انکه و اسعاده امام فیهما نشانه انفس
 و نه در الاثنی عشر کمال است در الفکر و الاکار و الاکار و الاکار و الاکار و الاکار

الجلالی

و الجوسس و التماق و از آنکه و با یکدیگر است و اهریمن را در پیشانی او
 امام از آنکه اطهر و فیهما یکی نیک است فاکثر ما طلب و کما یستحق و معاملة
 الفضل بقدر الحاجة و محافه و غیره از آنکه و اهریمن را در پیشانی او
 و المذوبات کما و انما استطاع علیه کما و یسبغهم الا امام خیر ما کست
 یبرهم و اما در بطام العبد و لا یخفف عنهم فیهما و لا یذون فیهما بر دأ
 و لا شربا الا علیما و عا و ان استطاع اطهر و من از آنکه و ان استحقا
 لیا قول با کمال است و از آنکه و اهریمن را در پیشانی او و ان فیهما
 رتبا اوجها و در حق ان اعلی علیا فان عدا فاکماله و ان فیهما
 الجواب عنهم احیانا ثم قبل لهم ثم سوا فیهما فاکماله و ان فیهما
 معاشرا لایتم فیهما و لا یفقا شفا و عدا علیهم السلام محمد و الله **وجه پنجم**
 اجماع است بیانش اسکندرام اتفاق جمیع عل بر این است که بعد از چهار بطام و
 امام لازم است و چون الطلاق در جمیع ستمه و سایر مذاهب است
 و از آنکه و حلیه ظاهر معلوم شد که امام باید و از زده تا باشد بر این
 ستمه است عشرت حق است و الا حق اجماع مرکب امام **وجه ششم**
 نص است بیانش اسکندرام با یکدیگر است و اهریمن را در پیشانی او و از آنکه
 ثابت و از بر این نشان متفرق است پس خلاف است حق و غیر این
 باطل است و هر المظهر و بعضی جذا فیهما و ان فیهما و ان فیهما و ان فیهما
 و هر جانب امام حق بر امام لای الا فیهما و ان فیهما و ان فیهما و ان فیهما

باشد حاصل این که حضرت رسول هم چنانچه نیست خیر است که شایسته خیر است از آن جهت
همچنین معدن که از دسترس است که است اما است آن متنازل است و پس از این باید
دو اراده باشد تا خدا تا زمانی که بخواهد سعادتمند را بکشد از این قبیل است
لکن بسیار است حاجت به عزت **خاتم کتاب** در بیان وجود حضرت قائم
عجل الله فرجه و علامات ظهور آنجا در جبهه آل محمد است او بیان کافی
ما بین ایشان صلوات الله علیهم معین مراد از این خاتمه لغو آن چهار حدیث
است که از آنجا که **محدث** در بیان آن حضرت قاضی است از حدیث
موجود است و در حدیث و از این دو فرزند از بعد از امام حسن است
بدان از برادران و حدیثی روایت شده که تبارک و تعالی و ایماست پس از آن
و طریق آنجا که در باره آنجا اختلاف نیز در میان نمائید و کسی که چنانچه
باطل است این مدار و تفسیر و عا و کور که دید و چنانکه بدان الله متعالی
صلوات الله علیهم معین که کسبید که تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
هر فرق بطریق ضلالت افتادند فرق که اندک آن حضرت تا بحال موجود و تندرند
نشده و در حدیثی که کسبید که تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
مراد است و فرق تاجیه و غیره را در اعتقاد است که او فرزند است امام حسن
عجل الله فرجه و او را در هم حضرت ختم نبوت است و هر دو موجود است تا آنکه
معمول نماید زمین را از قسط و عدالت بعد از آنکه مملکت شده باشد از جور و ظلم و حق

منبر

منبر غیرت و بریند است بسیار است از این که امام حسن و امام حسین
و او فرزند امام حسن است که است و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
منو و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
لکن موجود است در این حدیث که در حدیث است چه در حدیث امام حسن است
خبر از حدیثی که با او و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
از حدیثی که از حدیث است که امام حسن است و تندرند و تندرند و تندرند
لقد ان الله رطع عند هذا ان اشترط ولا شك في هذا الكافي
که طایفه عقد و فرق تاجیه و غیره است از حدیثی که در حدیث است
و او فرزند است امام حسن است که است و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
و اجماع فرق عقد تاجیه اجماع است این است و اجماع است و تندرند و تندرند
که حق تبارک و تعالی از ایشان و در حدیثی که در حدیث است و تندرند و تندرند
از حدیثی که در حدیث است و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
که حق و صواب است اجماع شیعیان است پس از حدیثی که در حدیث است
از قول امام حسن است **نقص به حدیث ترفیع بنو من**
مات و لم یعرف امام زمانه ماتت جملة جاهلته و مات برادر خود
ان بزرگوار میکند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند و تندرند
الحمد لله رب العالمین که آنجا از او و در حدیثی که در حدیث است
بیان منبر است **ان بزرگوار جهان** هر طایفه که امام است بر آن است

نموده تا به دست خود از آنها در اینجا هر چه بخواهد بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 اندک دور از آنهاست و چون بخواهد بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 متفق علیه میان خانه و خانه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بعوض امام زمانه مانت صیحه جاهلیه که یکبار بر دوشند و سالها
 زمان خود را در راه است و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 انجذاب ما بود و او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 بر سر نه است و او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 توان نمود و او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 و با شرف سلطان است الی و اما وقت پس از یکدیگر که با شرف و شرف خود او را
 خضر از راه می آید که چون است با شرف و شرف خود او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 که بود و او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 این است که عیسی علیه السلام چون در راه بود این مدت که در راه است
 که طعام و شرب و کینه او مهیا میکند چنانچه او را در راه است و در راه است
 و طعام مکمل است چنانچه او را در راه است و در راه است و در راه است
 و بر او این راه در راه است و بر او این راه در راه است و بر او این راه در راه است

و از او

مردانند و بعد که متفرق شوند و هر یک از آنها را از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 و دیگر آنکه یکبار در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 و هر سال زیارت است و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را بکشد و ببرد و از آنجا که او را
 او بسیار در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 با است از راه است و در راه است و در راه است و در راه است
میرسد اوله یقین من الدنيا الا بوم واحد لعل الله ذلک اليوم
ختم حج رجل من اهل بیت او ذریه او من ولد علی علیه السلام
 و کینه کلینی عیلا الا در خطا و عدل کمال خود را
 و ظلالی که باقی ماند از دنیا که یکبار در راه است و در راه است و در راه است
 عالم این روز را با ظاهری که در راه است و در راه است و در راه است
 اسم او مثل اسم من باشد و کینه او مثل کینه من باشد و در راه است و در راه است
 و عدالت همین که در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 که هر که باشد با کینه من باشد و در راه است و در راه است و در راه است
 میقت در راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 در بیان آیات و علامات تمام صلوات الله علیه است
 و از راه است و در راه است و در راه است و در راه است
 و عیانی از این که کشف شمس در آخر زمان و خورشید قمر در نیاید مذکور

که در طراز انصاریست نماید چنانچه که در پیش برسد زمین زود و او را با نیا
 او اولاد ز نیا باشد و آن ملعون را که طعم خورده در بار آرد که در برجا
 که رسد با او از عینا نادیکم الا حله گوید هرگاه امر او بر نیت شود باید
 بداند که خدا را نیت و بر خوار نشود چون که نیت
 و او عشا و تصدیقی مثل بنی خضر در بار جان نماند و در کتب نهضت میکند
 و قاضی و غایب بودن او را در این مدت طلوفی و خوشتر است از ازان
 اعتقاد و در انداز از قاضی حضرت صاحب الامر و غایب نشدن در این مدت
 است با خدا و نیت با این همه احادیث در خصوص کتب است و نیت
 و انیمیت الا ان توفی و غایب شود و شمع بر سر است و هر چه خود متعقد
 باینکه رسول الله فرمود آنچه در اسم بقیه واقع شد در این امت هم نیز
 واقع شد خدا الفعل بالفعل و در حق بنی عوف و هزار بار بعد از کسب
 و انصاف و دیگر از ستمین بودند و هستند و محاکمه و سید و سال در فرا
 زند بود و در انصافین میکنند الا و جو و صاحب الامر و یا علی علیه السلام
نور و لو که المشکون در بیان حجت است و خلاصه
 ان انیمیت که ظاهر میکند و آن سال تا آن که خود خطا ندید و رفع خود
 و چون سیم چهار الا که خود را باران شد بسیار و که شد و باید دانست در این
 آدم خلق شده ماول و پس از نیت و کوشش که حق نگاه داده و در آن
 رجوع انهار اندیشا از اموات و در سیم حال الا که نیت و حال مزوج میکند انشا

و چون

و نیت میکند سفیا که اسم او عثمان بن عقیب پدرش از ذریه عقیب
 و مادرش از ذریه یزید بن معاویه است از مکه از وادریس و از طایفه یزید
 در قاضی سید مبارک امیر المؤمنین و هر که مردم او را نیت کنند
 در آستان منار با اسم مبارک آنحضرت و قمر خف و در هر چه خواهد کرد
 در رمضان مودر نصف آن آن میکند و خود در اول روز نیت سیم
 نیت میکند هر سال آن که الا ان الحق مع عطا و سینه بیکه نگاه
 نوید بدینیکه حق تمام با عا و شیعیان اوست و در اخر همین روز نیت
 میکند سلطان از زمین الا ان الحق مع عثمان الشقی و شقیه
 یفا که نوید بدینیکه حق با عثمان شقیه و دوستان او است و نیت
 هر دو نیت را هر یک نیت و زمان خود را پس نیت میکند و هر طایفه
 و نیت بدین آن فرمود پس چون نیت پنج در الحرام نیت و نیت
 که محمد بن حسن با نیت بدین و ما بین دکن و مقام و در روز صومعه محرم
 الحرام روز عید نوروز ظاهر و نمایه قائم و حجت صلوات الله علیه بر اهل حید
 الحرام فرمود و بر اندر پیش و خود نیت آن که نیت نیت را خود نیت
 میکند و در مسجد ارام که سرورانش نیت را بیک نیت نیت
 کن و نیت نیت را در مردم و داخل کتبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 سید و سید و کس نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

اما حسن سید و در سال بعد از آنکه با کف بعد از آن فرق کن
 اورا از این پنج خدایت که خداوند بخشنده و مهربان است در قاعه انوار کلا
 و باقی میماند نام بن مفاهم بدین در دست طاعت استجاب بجهاد هر سال
 که برومانی مبارک خود را یک سال بنده از خدمت کبریا در باقی میماند
 جناب ابرو بعد از موت چهار هزار سال باشد پس هر سال بلده هزار سال
 بنا بر اختلاف روایات بعد از آن باز رجوع میکند بجهاد و بنیای جمع
 است حیوان خود را بر کوه ان بزرگوار گشته میشود و در مرتبه و زنده شود و در
چهارمین سفره یا نا الهی قتل متوکلین و کفر بعد الکفر و الرجعه
بعد الرجعه یعنی آنکه که در مرتبه کشته می شود و برای من است مکر کردن
 بعد از مکر کردن و رجوع کردن بعد از رجوع کردن و همدان که نشان
 و قاتلان ایشان بجهت اسقام رجوع نموده و قاتلان محمد و آل محمد و اهل بیت را از برای
 هر یک یکی است و قاتلان کشته می شود در اول خود و پس از آن زنی که
 در مکه نام و لا بد است که رجوع نماید و بعد از آن رجوع نماید پس او
 سقاده میکند در نزد و حاد از دیک و زات پس بر نشان میگرداند و حق
 معینی از مؤمنین بعد از آنکه رجوع نماید و در دست طاعت استجاب پس در زینت
طاهر میشود و تاویل قول خدا که پس از آنکه منظر در آن آیتان تا بقیه
الله فی ظلل من الغمام و الملائکة و رضی الله عنهم و رضی الله عنهم
 بلکه از طاعت میکند که از کتب یاد بسوی ایشان خداوند عالم را بعد از خدا

اطهار

درین

در میان قطعه سیاه از ابرو پاک کند و میکند و در هر یک سال خدا را از آن
 ابرو باقی میماند و دست او در دست است از آن پس طاعت و شکر او را میبند
 قرار مینماید و این را او میکند که ای ابرو در دست است از آن پس یک سال یک
پس آن طاعت میکند و در دست است از آن پس یک سال یک
و الله اعلم یعنی در دست است از آن پس یک سال یک
 میرسد با رسول خدا که او میزند و در دست است از آن پس یک سال یک
 آن طاعت را میکند و در دست است از آن پس یک سال یک
 آنکه خبر را او شکر کند و در دست است از آن پس یک سال یک
 شود از برای او هزار و یکصد مرتبه که در دست است از آن پس یک سال یک
 هر قدر که او در دست است از آن پس یک سال یک
 زمین برکات خود را او زنده و میزند و در دست است از آن پس یک سال یک
 تا استان در دست است از آن پس یک سال یک
 میزند و در دست است از آن پس یک سال یک
 خدا را شکر کند و در دست است از آن پس یک سال یک
 میرسد با سال پس چهل و دوم و در دست است از آن پس یک سال یک
 صور میدهد پس از مخلوقات ملاک میزند و تا مکه و علیک خلاصه
 ماست و از اخبار الله انما فیها سلام و انما فیها سلام و انما فیها سلام
 و اعاد بهم و حب و الله بن یکون الرجعه و ان لم یکن خارج من این

وكونوا من الذين يمشون في الدنيا
 ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
 ثم احياهم كان هؤلاء سبعين الف نبي وكان فيهم
 الطاعون كل سنة يخرج اخيرا الموتى ويبقى الفقراء
 لضعفهم فيدفع الطاعون عن الذين يخرجون ويكفي
 من الذين يقيمون فيقول الذين يقيمون لو خذنا اوصافنا
 الطاعون فيقول الذين خرجوا لو اخذنا اوصافنا كما اخذنا
 فاجمعوا على ان يخرجوا جميعا من ديارهم اذا كان وقت الطاعون
 فخرجوا جميعا فخرجوا على شاطئ البحر فلما وضعوا رءوسهم في الماء
 تعالى موتوا فاما في الله جميعا فكلهم المارة عن الطاعون فبقوا
 ذلك ما شاء الله ثم قرأهم نبي مرسل بنى اسرائيل فقال له
 ارضيا فقال يا رب لو شئت لاجيتهم فبعهم وبلاؤك وبولاءك
 عبادك وعبيدك مع من يعبدك فادع الله تعالى ان يختار
 اجبتهم لك قال نعم فاحياهم الله تعالى وبقيتهم معه فكلوا
 ما نزلوا وجعلوا الى الدنيا ثم ماتوا باحلامهم وحياتهم في
 اقاليمهم في قصة النجاشي يوم يوم اسرافت ربهم فبقوا في
 لعنكم نكروا وروايتهم لما سبوا منهم فلو انهم لم يصدقوا خبر
 حجة فاختارهم الله فلو انهم لم يصدقوا خبر حجة فاختارهم الله

اذر حجت

اذر حجت اليهم فاحياهم ثم اتوا الى الدنيا فاكلوا واشربوا
 انشأ اولادهم واولادهم واولادهم ثم اتوا الى الدنيا فاكلوا واشربوا
 فكلهم ثم اتوا الى الدنيا فاكلوا واشربوا ثم اتوا الى الدنيا
 ليس لهم اسمهم في الدنيا فكلهم ثم اتوا الى الدنيا فاكلوا واشربوا
 قال الرب فليكون في امتي مثل ما يكون في الامم السابقة
 حذر والنحل بالتعل في كل يوم الا ان يكون في هذه الامم حذر فكل
 فكلهم ثم اتوا الى الدنيا فاكلوا واشربوا ثم اتوا الى الدنيا
 الارض رجوعا الى الدنيا بعد موتهم فكلهم ثم اتوا الى الدنيا
 الى وقال الرب يوم يحشرهم من كل امة فاحياهم فكلهم
 باياتنا فابوم الذين في السموات والارض الذين في السموات والارض
 فكلهم ثم اتوا الى الدنيا فاكلوا واشربوا ثم اتوا الى الدنيا
 حتى يخلصوا من اوليائكم العارفين وعباد الله الحامين فانما اولادهم ثم اتوا
 ورجعهم عليهم سلام آمنون ومع احبا بهم جالسون في ايمانهم ثم اتوا
 في بيان تفضل الموصي بهم عليه سلام الله عليهم ثم اتوا
 الخلفاء والصدوق الايمان في اقدارهم في بيان تفضل الموصي بهم عليه سلام الله عليهم
 الفاضلة على ما ذكره الله في الكتاب والقرآن في بيان تفضل الموصي بهم عليه سلام الله عليهم
 الادب في الحدائق لوتو في بيان تفضل الموصي بهم عليه سلام الله عليهم
 لانه من الفضلاء الكاملين والعرفاء المرعفين والمخلصين العالمين الغيظين

ولا من العالمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الى الكفر والافساد والارتداد ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الدين واليهود ولم يبقوا شيئا ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
وهو هم مؤمنين ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
مؤمنين ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
ولهم عذاب عظيم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
النور وهديتهم الى صراط مستقيم ومن علمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
وصفها تصديقها من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الترقى الى خارج الملاء الاطراف من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
والقرب الى القرينين ولم يبق فيهم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
عقله باذنه من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الدين وراى من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
نفسه لا تارة وتوجهته كنهية الى عالم الغيب من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
في هذا عالم المكاشفة من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
صدره نور هادي واكتشف في باطنه الحقائق الغيبية والذائق الغيبية
وحصل له الشايع بدون حصول المقدمات واذا علمت اعمالا بعد ذلك
العارف والملتصق بامانة ودرجته فاستمع ما له رتبة رتبة في الكتاب
المذكور وهو ان تفضل بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
افضل

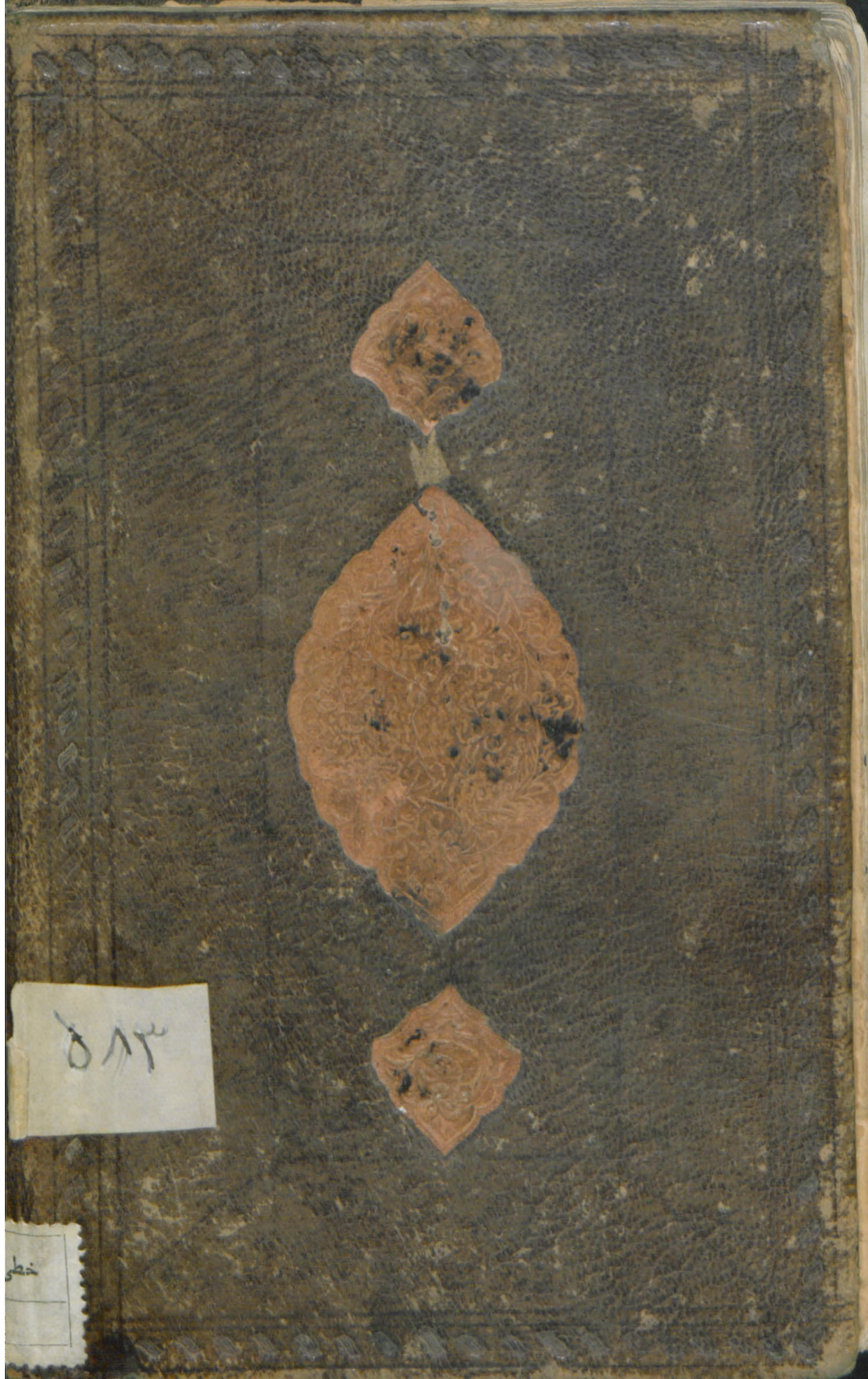
افضل منهم باجماعهم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الجهل من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
من يعلم الله بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
وغيرهم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
بالجواب من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الى جهة العلم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
من علمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
ثم اخبروا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
الحسين من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
العالمة بعد الامانة من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
ثم العلم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
والجهد في الوصول والذوق والمطالع من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
ولست تعرفه من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
والذوق من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
كيف يفقه من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم
فانت اول من حصل له العلم من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم ولا من العلمين بغير علم

فانا بك وكن ولا سكرت الا انك واحد من المصطفين الاخيار
 بالصلين الابرار الذين المكرات لهم من الى الجنات العالمين
 بعد قيات الصلوات التي الى ربيع الدنيا اللهم حسننا في
 ميزان المحاسبة على آتينا والصلوات يومئذ عن قصير ما كتب
 ما نبتناه في هذه الصلوات في حق حسناتنا وادبها آتينا
 كلاك ان الحسنات يذهبن السيئات وانفعنا بها يارب العالمين
 والى الميزان وصل على محمد وآله الطاهرين المطهرين عن الارباب
 قد وقع الغفران فيك وترت





وكتبه الشيخ الفاضل
ميرزا محمد باقر
الطهراني
في شهر ربيع الثاني
سنة ١٢٨٠
في دار الكتب
بتهران



٥٨٣

خط